

گذری و نظری بر مناسبات معماری و شهرسازی با ایدئولوژی سرمایه داری

و پارادایم های مدرنیسم و پست مدرنیسم

سعید ملکی

دانشیار دانشکده علوم زمین و GIS دانشگاه شهید چمران اهواز

مهیار سجادیان

دانشجوی دکتری دانشکده علوم زمین و GIS دانشگاه شهید چمران اهواز

mahyarsajadian@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۴

چکیده

شهرسازی و معماری مبتنی بر ایدئولوژی سرمایه داری که به تدریج در قرون نوزدهم و بیستم بر زندگی بشر، امروزه سایه افکنده، حاصل برهم کنش هایی با پارادایم های مدرنیسم و سپس پست مدرنیسم بوده است که در طول یک دوره نسبتاً طولانی اتفاق افتاده است. بنابراین جای تعجب نیست که در سطح جهان تحقیقات متعددی در این زمینه انجام یافته باشد. اما در ایران مسئله این است که به این امر مهم کمتر پرداخته شده است؛ مسئله ای که در نهایت موجب عدم درک عمیق فرایندها و در نهایت نمادها و نمادهای آن در نظام معماری و شهرسازی کشور گردیده است. لذا در این راستا، این پژوهش به سبب اهمیت موضوع با روشی توصیفی-تحلیلی ژرفانگر مبتنی بر مطالعات کتابخانه ای و اسنادی به تحقیق پرداخت. مطالعه از نوع اکتشافی و بنیادی می باشد. بر اساس یافته های تحقیق که در چارچوب مدرنیسم، پست مدرنیسم و پست پست مدرنیسم و در ارتباط با معماری و برنامه ریزی شهری طرح گردید، ایدئولوژی سرمایه داری و پارادایم های مدرنیسم و پست مدرنیسم دارای برهم کنش هایی بوده که در این میان پست مدرنیسم به عنوان واکنشی به نتایج مدرنیسم می باشد و در میان این برهم کنش ها و واکنش ها است که بسیاری از نمادها و نمودها شهری آفریده شده است.

واژگان کلیدی: معماری، شهرسازی، مدرنیسم، پست مدرنیسم

جستارگشایی

شهرگرایی عمدتاً به دنبال ظهور نظام سرمایه داری ناشی از انقلاب صنعتی پدیدار گردید. بر اساس شواهد تاریخی، گرایش به نقاط شهری و شهرگرایی قبل از انقلاب صنعتی نیز وجود داشته است. اما انقلاب صنعتی سرعت شهرگرایی و روی آوردن به نقاط شهری را تقویت کرد. «هانری لوفور» معتقد است که انقلاب صنعتی را می باید منادی انقلاب شهری تفسیر کرد. وی منظور از انقلاب شهری را مجموعه تحولاتی می داند که جامعه معاصر را درنوردیده است.

این تحولات پایه های اقتصادی شهرها را دگرگون کرد، به طوری که گسترش کمی و کیفی شهر و شهرنشینی از ضرورت های توسعه اقتصادی شهرها، بعد از انقلاب صنعتی به شمار آمد. در حقیقت پیدایش شهرسازی معاصر ممکن نبود مگر بعد از تغییرات مهم اقتصادی و اجتماعی که به انقلاب صنعتی شهرت دارد و طی نیمه دوم قرن هیجدهم به وقوع پیوست و پایه های اقتصادی شهرها را دگرگون ساخت.

در پایان قرن هیجدهم، با پیشرفت و گسترش تکنولوژی و نیز بهبود شرایط تولید، سرمایه مازاد - هم به شکل ظرفیت تولیدی بلا استفاده یا سرمایه پولی فاقد فرصت های سرمایه گذاری سودآور - شکل گرفت. بعد از انقلاب صنعتی شهرها با ایجاد زیرساخت های فیزیکی مادی برای تولید و مصرف و نیز به عنوان مجموعه ای از منابع، در خدمت تولید ارزش و ارزش اضافی قرار گرفتند و با ورود سرمایه مازاد به شهرها سرمایه گذاری از شیوه قبلی خود به سمت سرمایه گذاری بر روی عوامل ثابت تولید (زمین) تغییر جهت داد که این خود مقدمه ایجاد سرمایه بیشتر در شهرها شد. در حقیقت شهر و شهرنشینی تحت تأثیر سرمایه مازاد و انباشت حاصل از آن قرار گرفت و عواملی چون زمین نقش اساسی در چرخه اقتصادی شهر ایفا کردند و فضاها در شهرها نیز تبدیل به کالایی ارزشمند شدند. دلیل این امر در ارزش افزوده ناشی از سرمایه گذاری در شیوه جدید بود (ولی پور، ۱۳۹۰: ۱۴).

بنابراین، شهرهای کنونی جهان سرمایه داری برآیند دگرگونی های بسیار پر پیچ و خمی در چارچوب پارادایم های مدرنیسم و پست مدرنیسم هستند که رفته رفته چنین شکلی یافته اند و بازتاب تاریخی و تکوینی شکل گیری خود هستند (حاتمی نژاد و عبدی، ۱۳۸۶: ۲۰۱). بنابراین جای تعجب نیست که تحقیقات متعددی در این زمینه انجام یافته باشد. اما مسئله این است که در تحقیقات انجام یافته در درون کشور به اندازه کافی به این مهم پرداخته نشده است. مسئله ای که در نهایت موجب عدم درک عمیق فرایندها و در

نهایت نمادها و نمودهای آن در نظام معماری و شهرسازی کشور گردیده است. در این راستا به سبب اهمیت موضوع، به هدف پاسخگویی به سؤال زیر به تحقیق پرداخت.

- مناسبات ایدئولوژی سرمایه داری با پارادایم های مدرنیسم و پست مدرنیسم و اثرات آن بر معماری و شهرسازی چه بوده است؟

مبانی نظری

شهرهای کنونی مبتنی بر ایدئولوژی سرمایه داری، به ویژه شهرهای اروپایی، را می توان از سال ۶۰ میلادی مورد توجه قرار داد که دستاوردهای شگرفی در نتیجه افت و خیز تلاش ها و اندیشه ها در طول انقلاب صنعتی و بعد از آن به دست آمد؛ سلطه اشرافیت و استبداد بر شهر، شکسته شد و ذهنیت و تصمیم گیری های مربوط به محیط زندگی، از قید اندیشه های اشرافی و روستاآبانه رهایی یافت. دیگر نه ضرورت وجود چوپانی برای اداره ی جامعه پذیرفته بود و نه دیکتاتور صالح یا ناصالح؛ حکمفرمایی شهری، رفته رفته فرو می ریخت تا جای خود را به مدیریت جامعه و اجتماع بسپارد (پاکزاد، ۱۳۹۲):

- اصل «سرنوشت» به فراموشی سپرده شد تا عناصر «خردباوری» و «تغییر» جایگزین آن گردد. شهر، هماهنگ با زمان خود، بی تقلید از گذشته و با بهره گیری از مصالح و روش های نو ساخته شد.
- آزادی و حقوق بشر نگاشته در قانون اساسی آمریکا و فرانسه، در گذر زمان، به ارزش های اجتماعی تبدیل شد.
- برابری نسبی در برابر قانون و حکومت - که شعار اصلی دو انقلاب پایان سده ی هیجدهم بود - برای زن و مرد، توانگر و تهی دست و اقلیت و اکثریت، به کرسی نشست.
- آموزش همگانی، تأمین خدمات مکمل سکونت (مدرسه، بیمارستان، شیرخوارگاه، تئاتر، استخر سرپوشیده و...)، زیرساخت ها و سامانه های حمل و نقل همگانی، دیگر در حد خیال پردازی آرمان گرایان نماند و توسط «جنبش های اجتماعی» خواسته و کسب شد.

- رعایا و توده ی مردم، تبدیل به شهروندانی شدند که «ملت» های خود را شکل داده، به همکاری و فعالیت های بین المللی پرداختند. در این راستا شرکت ها، نهادها و سازمان های بین المللی فراوانی شکل گرفتند.
- شهروند، دیگر خود را پایبند به ملیت یا جایی خاص نمی دانست؛ حتی به سبک، قوانین و پیمان نامه های بین المللی و سازمان ملل خود می بالید.
- درک زمانی شهروند دگرگون گشت و همه چیز در حال دگردیسی و تبدیل، دارای گذشته، اکنون و آینده انگاشته شد.
- مسکن، با همه کوچکی و سادگی آن، با جنبش خانه سازی، برای اکثریت افراد جامعه تأمین شد.
- نه تنها تأمین مسکن، بلکه فراهم آوردن همه ی خدمات شهری، راه ها و زیرساخت ها از وظایف دولت یا مدیریت شهری قلمداد شد.
- فرهنگ تولید بر جامعه چیره گشت؛ تولیدگر و تولید صنعتی، دارای چنان ارزشی شد که بازرگان، دلالی و بانک داری را به خدمت گرفت.
- شهر و گسترش آن مورد توجه واقع شد؛ در آغاز، مناطق رو به گسترش و سپس همه شهر، طراحی و برنامه ریزی شد.
- قوانین نسبتاً کارآ برای ساماندهی زمین های شهری، تجمیع، افراز و اصلاح قطعات و همچنین ضوابط و مقرراتی درباره ی پیشگیری و مهار آتش سوزی تدوین شد.
- در کنار جنبه های مهندسی شهر و شهرسازی، بعدها هنری و زیباشناختی مورد توجه واقع شد.
- مفهوم شهر، از توده ای بی شکل از آدم ها، به اجتماع شهری تغییر یافت؛ سازمان های اداری نیز با آن همگام شده و مدیریت شورایی در شهر پیاده شد.
- تشکیلات شهرداری پیاده شد.
- تأکید بر لزوم توجه به دگردیسی و دگرگونی های جامعه، توسط اندیشمندانی چون «گارنیه»، «سوریا ای ماتا» و «انار»، سبب تأمین فضای مناسب برای کاربری های تازه، مانند کارخانه ها، بانک ها و شرکت های بیمه از یک سو و پارک ها، فضای سبز و راه های شهری در خور شرایط روز، از دیگر سو شد.

- مهندسی شهرسازی نوین، نه تنها به بهداشت محیط و زیرساخت هایی مانند راه، پل، آبراهه و ... پرداخت، بلکه رفته رفته، سامانه ی آب آشامیدنی و مصرفی، پساب، برق، گاز و مخابرات را برای همگی شهروندان به ارمغان آورد.
- شبکه شطرنجی و قطعه بندی یکسان
- نهادها و سازمان های نظام مهندسی و بهداشتی شکل گرفت و راهکارها و ضوابط اعلام شده از سوی آنها جدی گرفته شد.
- برگزاری مسابقه های طراحی و همایش های علمی-تخصصی، نهادینه شد.
- لزوم زیبا بودن شهر، نقش رفت و آمد به عنوان عاملی در شکل گیری ساختار شهر، ضرورت یادمانی بودن ساختمان های همگانی و اداری و تفاوت ماهوی قائل شدن میان آنها با واحدهای مسکونی اهمیت یافت.
- انگاره ی ضرورت زیبا بودن شهر، مورد توجه قرار گرفت و شهر، آئینه ی شرایط اجتماعی، در نظر گرفته شد.
- باغشهرها و شهرک های اقماری، به امید درآمیختن برتری های روستا و نکات مثبت زندگی شهری، به عنوان ضربه گیری در برابر هجوم به شهرهای بزرگ پدیدار شدند.
- در کنار میدان ها و کانون های تجمع و تعامل شهروندان، فلکه هایی برای توزیع مناسب تر خودروها طراحی شد؛ گذشته از آن، برای حل مشکل بسیاری از گره های ترافیکی، از تقاطع ناهمسطح بهره برداری شد.
- تصور امکان بهره برداری از راه های زیرزمینی، برای آمد و شد همگانی، حمل و نقل کالا، انرژی، حقیقت یافت.
- شهر، دیگر شهر صنعتی بود و صنایع بزرگ، حرف نخست را در اشتغال می زدند.
- شهر نوین آینده گرایان و سازه های درخور کلائشهر، بسیار تندتر از آنچه گمان می رفت، تحقق یافت؛ ساختمان های بلندمرتبه، اتوبان های پهن و دور و دراز، پل های چند طبقه و وسایل تازه ی حمل و نقل، چهره شهر را دگرگون ساخت.
- رشد و گسترش شهر و دگرگونی و تنوع آن، بر ضرورت طرح های جامع و همکاری میان رشته ای، صحنه گذاشت؛ برنامه ریزی شهری توانسته بود ضرورت بودن خود را اثبات کند.

- طبیعت جایگزین ماوراءالطبیعه شد و به خدمت انسان و خواسته های او درآمد. قانونمندی های طبیعی، در تولید به کار گرفته شد و واژه های وام گرفته از زیست شناسی - بافت، سلول، سوخت و ساز و نوشدن مستمر - الهام بخش انسان در چالش وی با محیط گشت.
- تفکیک و پهنه بندی، برای ساماندهی به آشفتگی های شهر صنعتی و رفع برخوردهای ناخواسته میان فعالیت های مختلف صورت گرفت.

اکنون ساکنان شهر، به آرزوی دیرین پدران خود برای داشتن خانه ای نورگیر، با تهویه و فضای سبز، رسیده بودند.

عصر، عصر صنعت، خردباوری و تولید انبوه بود؛ ماشین، پدیده ای نه تنها منظم، دقیق و قانونمند، بلکه نوباوه ای با صرفه اقتصادی، با کمترین حجم ممکن و بدون حشو و زوائد، به گونه ای به نماد و غایت دوران تبدیل شد. همه چیز، حتی طبیعت، شهر و خانه، از ماشین سرمشق گرفته و در خدمت نوع انسان درآمد. شرایط تازه، رفته رفته شهروندان جدیدی می آفریند؛ که دارای مجموعه ای از اندیشه، انگاشت و ارزش هایی هستند که از جمله مهمترین آنها می توان به موارد زیر اشاره نمود (همان):

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| (۱) خردباوری | (۹) باور به جهان شمولی |
| (۲) علم باوری | (۱۰) پذیرش سبک بین المللی |
| (۳) جدایی سوژه و ابژه | (۱۱) برتری تازگی |
| (۴) باور به نظم ریاضی | (۱۲) تأکید بر ضرورت پیشرفت |
| (۵) زمان بعد چهارم فضا | (۱۳) استاندارد کردن |
| (۶) برداشت خطی از تاریخ | (۱۴) باور به سادگی و ناب بودن |
| (۷) تقابل فرم و کاربرد | (۱۵) سیالیت فضا |
| (۸) نخبه گرایی و هنر نخبه گرا | (۱۶) لزوم شفافیت |

این تغییرات را می توان در واژه هایی چون «سنت»، «مدرن» و «پست مدرن»، نیز، که متمایز کننده سه دوران کشاورزی، صنعتی و فراصنعتی تحلیل نمود.

مدرنیسم و شهر

در شهرسازی و معماری سنتی شهرها فرامحورند، معبد، کلیسا، مسجد در مرکز شهر و محله قرار دارد و همه چیز حول محور آنهاست. در این شهرها، به پاس منزلت انسان از ریا و تظاهر و تقلب به دور بود. در مسکن سنتی به نیازهای اعتقادی، اقتصادی و اجتماعی توجه کامل می شد و برای تأمین هر یک از این نیازها به نیکوترین وجه و زیباترین صورت ممکن عناصر و فضاهای ضروری و لازم شکل می گرفت. با شروع پدیده مدرنیسم در اروپا که با نیت رها شدن از قید و بندهای سنت و آداب و رسوم آن موقع شروع شد، شعار نمادین آن بیشتر و بهتر سرلوحه زندگی قرار گرفت و در تمامی شئون جامعه اثر گذاشت (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

مدرنیسم، تحت تأثیر برخورد شرایط و فرایندهای ملی و بین المللی توسعه یافته و از عوامل و نیروهای داخلی و خارجی شکل گرفته و نیز با یک دسته از نهادها که هر کدام الگوی تحول خاص خود را دارند به قرار زیر مشخص شده است:

۱. سیستم دولت-ملت و یک سیستم بین المللی از دولتها
۲. نظم اقتصادی سرمایه داری پویا و توسعه طلب مبتنی بر مالکیت خصوصی
۳. صنعت گرایی و رشد نظام های اداری و بوروکراتیک با دامنه ای وسیع از نهادها و تنظیم اجتماعی
۴. تسلط ارزش های فرهنگی سکولار، مادی گرا، عقل گرا و فردگرا
۵. جدایی رسمی حوزه خصوصی از حوزه عمومی
۶. خردگرایی، مشاهده تجربی، استقراء و پوزیتیویسم منطقی غایت شناخت واقعیت های فیزیکی، زیستی و اجتماعی قرار گرفت.

بر اساس این نگرش «فکر مدرن» و «نظام اجتماعی مدرن» در مقابل «اندیشه سنتی» و «نظام اجتماعی سنتی» قرار گرفت. فرد در شهر سنتی به صورت فردی منفعل و ساکت و خشنود به حداقل در نظر گرفته شد که به توان و ظرفیت انسان برای تغییر یا کنترل بر طبیعت و جامعه اعتقادی ندارد. بر عکس، شهروند مدرن، فردی تصور می شود که هم امکان و هم به مطلوبیت تغییر باور دارد و به توانایی انسان برای کنترل بر تغییر به صورتی که اهدافش را جامعه عمل ببوشاند، مطمئن است. به همین صورت جامعه مدرن به عنوان جامعه دارای ساختارهای سازمانی تفکیک یافته، سطح بالایی از شهرنشینی، سواد، فرهنگ عرفی و

دنیوی، اقتصاد صنعتی، بهره مندی از رسانه های جمعی، مشارکت سیاسی و وسیع توده ها، پویا، در تلاش برای دستیابی به برابری، متمایل به تغییر و نوآوری، برخوردار از ظرفیت همگون کننده، رجحان فعالیت های دسته جمعی بر فردگرایی و روابط سیاسی بر مبنای اعتماد متقابل تصور می شد؛ در حالی که جامعه سنتی، جامعه ای تصور می شد که فاقد همه این ویژگی ها می باشد. حاصل این نگرش آن بود که دستیابی به جامعه مدرن و گسترش آن، همچنین نیل به آزادی و عقلانیت و عدالت، در گرو حذف و نفی سنت هاست (عابدی اردکانی، ۱۳۷۶: ۶۶).

بنابراین مدرنیته به مثابه یک منظومه کلان و فراگیر است که اجزاء پراکنده آن در تمامی قلمروهای علم، فلسفه، سیاست، اقتصاد، هنر و جز اینها، در جوار هم به صورتی موزون و همگون تصور می شود. مدرنیته الزاماً با سنت ها در تضاد و تعارض کلی نیست. بلکه چون پدیده ای آینده نگر و تکامل گراست، به جای آن که مغلوب سنت شود، می کوشد از عناصر سازنده و پویای آن برای جهش های بعدی استفاده کند. در عین حال با هر چیز که سد راه آن شود در تعارض قرار می گیرد و همین ویژگی است که سنت های اخلاقی، مذهبی، فرهنگی و غیره را تحت الشعاع قرار می دهد (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱).

اما آغاز مدرنیسم در شهر و برنامه ریزی شهری را شاید در تعاریف «پاتریک گدس» از برنامه ریزی شهری و ارائه طرح های جامع برای شهرها می دانند که لزوم برخورد جامع با شهر را مطرح نمود (فیروزی و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۴).

در تفکر مدرنیسم، شهر به عنوان تمدن مدرن، تحولات بزرگی را از آن پذیرفت (پارسی پور و ضیاء توانا، ۱۳۹۲: ۵۸).

اما مکتب مدرنیسم در شهرسازی در اوایل قرن بیستم به وجود آمد و بر معماری، هنر و فن استوار شد. در این راستا، گروهی معمار و شهرساز در سال ۱۹۲۸ کنگره بین المللی معماران مدرن (CIAM) را تشکیل و در سال ۱۹۳۳ بیانیه خود را به عنوان منشور آنن که جمع بندی نظریه های آنان در قالب فن و هنرهای تجسمی در مسائل شهری است انتشار دادند (جمالی و ملکی، ۱۳۸۴: ۱۷). در واقع می توان گفت که نیاز به انبوه سازی، ارزان سازی و سریع سازی در بازسازی های پس از جنگ اول و دوم جهانی در اروپا و نیز

توسعه های شهری ناشی از افزایش جمعیت، نوعی شهرسازی را که عمدتاً بر اساس منشور آتن شکل گرفته تحت عنوان شهرسازی مدرن پایه ریزی کرد (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱: ۱۱۵).



شکل ۱: تصویری از شرکت کنندگان در کنگره بین المللی شهرسازان

جریان این سری کنگره ها بدین صورت بود که؛ در نخستین بنیانه کنگره های سیام، در سال ۱۹۲۸ سوئیس، اصول شهرسازی کارکردی تنظیم گردید:

شهرسازی تنظیم مکان ها و محیط های متفاوتی است که می باید گسترش زندگی مادی، احساسی و معنوی را در همه شکل های فردی و اجتماعی آن نگرهبانی نماید. شهرسازی هم مجتمع های شهری و هم مجتمع های روستایی را در بر می گیرد. شهرسازی نمی تواند زیر لوای انحصاری مقرراتی قرار گیرد که از سوی یک زیبا گرایی یاوه گو وضع می شود. شهرسازی به خاطر طبیعت و نفس آن به کارکرد خود متکی بوده و در پاسخگویی به این سه کاربرد اساسی نظارت دارد:

۱. سکونت

۲. کار

۳. تجدید حیات

از این رو، مواردی که به آن اختصاص می یابد عبارت اند از:

الف) اشغال زمین

ب) تشکیلات و نظم دادن به ترافیک

پ) قانون گذاری

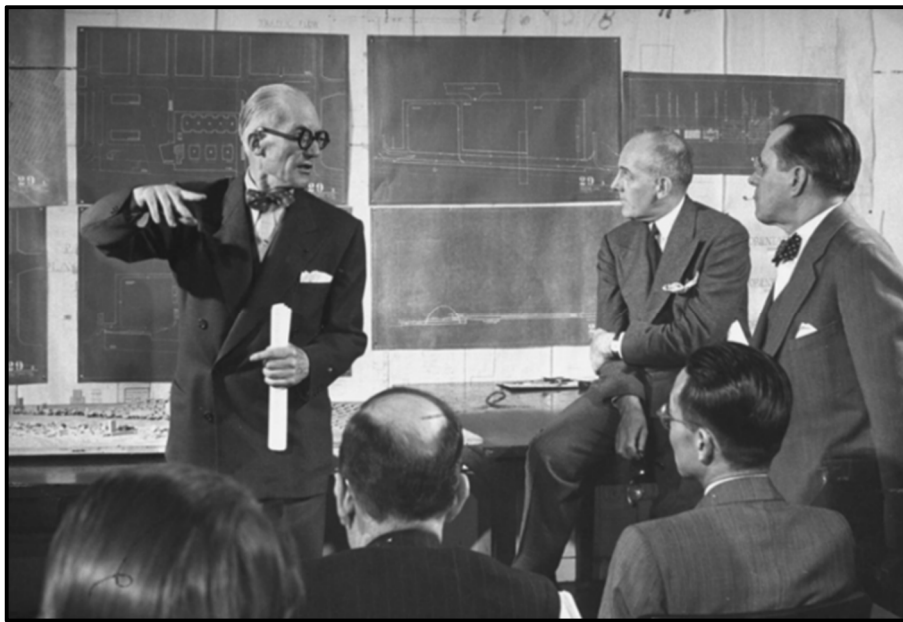
سه کاربرد اساسی که به آنها اشاره شد در شرایط کنونی از سوی مجتمع های مسکونی حمایت نمی شوند. روابط موجود میان مکان هایی که به سه کاربرد بالا اختصاص دارند، می باید به شیوه ای که تعادل درستی را میان حجم های شناخته شده و فضاهای خالی به وجود آمده دوباره محاسبه و سنجیده شود. دومین کنگره در فرانکفورت در سال ۱۹۲۹ با موضوع تأمین مسکن حداقل اختصاص داشت. در نشریه ای که در پایان کنگره منتشر گردید، تعداد متناهی نقشه مربوط به انواع خانه های کوچک ارائه شده بود که دارای یک خصوصیت مشترک بودند، یعنی در سطح هم کف که ایجاد فضاهای مسکونی در آن ممنوع شده بود، یک فضای بهداشتی و عملکردی رضایت بخش را پیش بینی کرده بودند.



شکل ۲: تصویری از کنگره دوم شهرسازان در فرانکفورت

سومین کنگره در بروکسل (۱۹۳۰) به موضوع «روش های پیشنهاد منطقی در استقرار بناها» پرداخت. طرح شهر درخشان لوکوروبوزیه در این کنگره ارائه می شود. گزارش نهایی این کنگره که در براندازی عقایدی در این زمینه مهم است، به وسیله نمایندگان برجسته سیام یعنی لوکوروبوزیه، گروپیوس و دیگران تهیه شده است. نمایندگان منتخب کنگره به طور کامل چگونگی و معایب انواع مختلف ساختمان ها را بررسی و آن ها را به سه وجه (تک واحدی، آپارتمانی و برج) تقسیم بندی کردند. بین مقالاتی که به

کنگره ارائه شد، تعداد زیادی به موضوع «نیاز به تشریح دقیق نوع مسکونی که به نحو احسن مجهز به خدمات اشتراکی باشد» پرداخته بودند. کارل تانگه اهل چکسلواکی از تبدیل سکونتگاه های شخصی منفرد به یک «ساختمان مدرن مکانیزه» عمومی جانب داری و زیگفرید گیدئون طرح های گروپیوس و لوکوربوزیه را با فالانستر فوریه مقایسه می کرد. در جمع بندی نهایی این موضوع مطرح شد که ساختن خانه های کوچک به علت گسترش پرتراکم زمین های شهری و فقدان قوانینی که موجب قوام و تحکیم آن نوع ساختمان ها باشند، مشکلات به خصوصی را پدید آوردند.



شکل ۳: تصویری از لوکوربوزیه در کنگره بروکسل

موضوع اصلی کنگره چهارم که در سال ۱۹۳۳ در یک کشتی مسافرتی بین ماریسی و آتن برگزار شد، موضوع شهر کارکردی بود. این کنگره پس از ارائه یک قطعنامه که در جهان به نام «منشور آتن» شهرت یافته است پایان پذیرفت. بر اساس این کنگره شهرها قادر خواهند بود تا چهار عملکرد حیاتی خود را که عبارتند از: مسکن، کار، تفریح و ارتباطات به نحو احسن در بطن خود داشته باشند. موضوع حفاظت از میراث معماری نیز در این کنگره توصیه می گردد. آموزه های مطرح شده در منشور آتن عبارتند از:

• گسترش شهرهای معاصر بدون دقت و کنترل و بدون اعتبار به اصول شهرسازی معاصر صورت

می گیرد؛

- شهر می باید، در سطح معنوی و مادی، آزادی فردی و بهره گیری از اقدامات عمومی را تضمین کند؛
 - در حیطه دستگاه شهری چیزی نباید تعیین شود مگر در مقیاس انسانی؛
 - نکات کلیدی شهرسازی عبارتند از چهار کارکرد: سکونت، کار، تفریح و درآمد؛
 - طرح های جامع شهری، شالوده بخش های متعلق به چهار عملکرد کلیدی را تعیین خواهند کرد (منطقه بندی کارکردی)؛
 - سکونت در رأس نگرانی ها قرار دارد و نقطه حرکت برای هرگونه ارزشیابی خواهد بود (سکونت، محور مشکلات شهرسازی)؛
 - بازنگری در اصل رفت و آمد در شهر و حومه آن؛
 - شهرسازی دانش دو بعدی نیست بلکه سه بعد دارد: با بهره گیری از عنصر ارتفاع راهکارهایی برای ترافیک مدرن و با بکار گرفتن فضاهای آزادی که به این صورت به دست می آید برای اوقات فراغت نیز راهکارهایی خواهد یافت؛
 - شهر می باید در حوزه منطقه اش مطالعه شود. طرحی منطقه ای جایگزین یک طرح شهری ساده خواهد شد؛
 - رشد موزون و هماهنگ همه واحدهای شهری به عنوان یک واحد؛
 - لازم و فوری است که هر شهر برنامه خود را تثبیت نموده و قوانینی را بگذارند که اجرای آن برنامه را میسر کند؛
 - هسته اولیه شهرسازی از یک یاخته مسکونی (یک خانه) و جایگزینی آن در یک گروه که تشکیل دهنده مجتمع مسکونی به اندازه مفید و مناسب است، ساخته شود (توجه عمده شهرسازی معطوف به خانه است)؛
 - استفاده از فن آوری نوین در مراحل توسعه، اجتناب ناپذیر است؛
 - توجه به مسئله مالکیت عمومی به عنوان عاملی در جهت تضمین منافع عمومی؛
 - تقدم منافع همگانی بر منافع خصوصی شهرسازی؛
- در سال ۱۹۴۳، لوکوربوزیه محتوای کنگره را کتابی تحت عنوان «منشور آتن» به چاپ رساند.

منشور آتن در ۹۵ اصل تهیه و تنظیم شده که موضوع های گوناگون شهری را چه به لحاظ فرم و چه از نظر عملکرد در بر می گیرد؛ که به نقل از پاپلی یزدی و رجبی سناجردی (۱۳۹۱)، می توان نحوه نگرش نسبت به شهر را مبتنی بر فرض های تأکید بر ماشین، بلندمرتبه سازی، دولت به عنوان نیروی غالب در شهرسازی، تفکیک چهار عملکرد عمده در شهرها، تأکید بر انقطاع تاریخی و نگاه پیش رو، استاندارد کردن و تأکید بر نقش غالب معماران در شهرسازی در این منشور، بدین صورت خلاصه نمود:

(۱) منشور آتن به طور گسترده و جامع به شهر می نگرد و در واقع ارتباط یک واحد مسکونی تا کل منطقه را با شهر در نظر می گیرد.

(۲) دیدگاه انعطاف ناپذیر و خشک ماشینی نسبت به شهر دارد. شهر را همچون ابزار و ماشینی می داند که هر کدام از اجزاء آن باید در جای معینی قرار بگیرد. از همین زاویه است که به تفکیک چهار عملکرد عمده شهر می اندیشد.

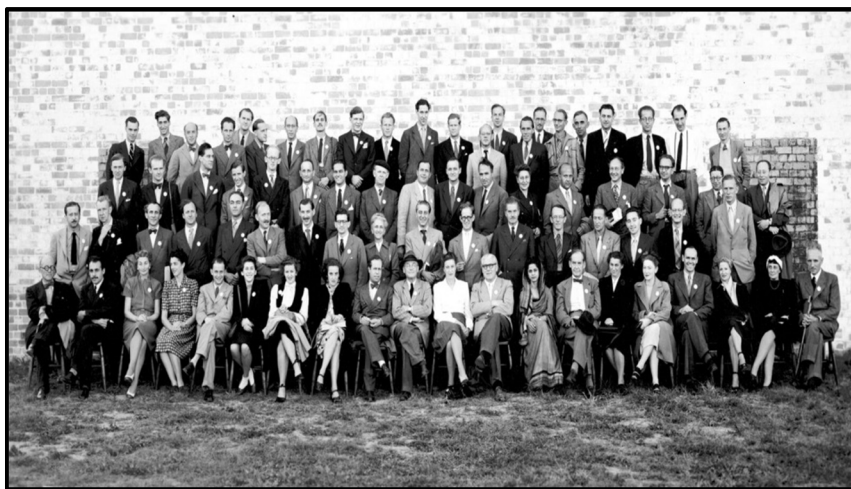
(۳) راه حل های خود را برای همه شهرها و جوامع قابل تعمیم می داند و تفاوت های موردی شهرها را نادیده می گیرد.

در همین راستا، از مهمترین ویژگی های شهرسازی مبتنی بر تفکر مدرنیسم (منشور آتن)، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

- سبک جهانی یا بی سبکی
- در طراحی و برنامه ریزی شهری، مدرنیسم در تلاش برای بهتر، سالم تر و مفیدتر کردن شهرها است. این تلاش با اقداماتی برای بهبود سلامت عمومی از اواخر قرن ۱۹ آغاز شد؛ فعالیتی که با عنوان «نوسازی شهری» معروف شد. در چارچوب این نوسازی، شهرها به نوعی منطقه بندی شدند و این منطقه بندی از اصول و مبانی الگوهای برنامه ریزی شهری شناخته شد.
- کمال طلب و آرمانگرایانه
- بهره گیری از عواطف و احساسات، در خدمت مقاصد سیاسی
- مدیران به دلیل داشتن حرفه تخصصی، ساختارهای تکنیکی به وجود آوردند و تصمیمات خود را بر جامعه تحمیل نموده و سیاست شهری را حرفه ای نمودند. انسان های استاندارد شده ای که فقط بر اساس تخصص و نه ایدئولوژی مدیریت می کنند (انسان سازمانی)
- بلندمرتبه سازی

• ساخت و ساز بناهای جدید

پنجمین کنگره در پاریس (۱۹۳۷) برگزار شد. موضوع اصلی آن بحث درباره محل سکونت و تفریح بود. لوکوربوزیه نتیجه گفتگوهای این کنگره را در کتابی به نام مسکن و تفریح چاپ کرد. به خاطر جنگ جهانی دوم کنگره ششم سیام در سال ۱۹۴۷ در بریج واتر انگلستان برگزار شد. موضوع های اصلی آن عبارت بودند از: توضیح کارهای ده ساله و موضوع زیبایی در معماری.



شکل ۴: اعضای شرکت کننده در کنگره ششم سیام

در کنگره هفتم؛ برگامو ایتالیا (۱۹۴۹)، موضوع اصلی زیبایی در معماری بود که گروه فرانسوی آسکورال و لوکوربوزیه، جدولی درباره بحث سودمندی، چگونگی کار و بهترین تقسیم بندی تهیه کرده بود. کنگره هشتم؛ به کوشش گروه مارس در هادسوان در نزدیکی لندن (۱۹۵۱)؛ مشکلات تقسیم بندی چهارگانه فعالیت های شهر (در منشور آتن) شدیداً خود را بروز داده بود. این تقسیم بندی نمی توانست پدیده مرکز شهر را در برگیرد و به ناگزیر «مرکز شهر» نیز به عنوان فعالیت پنجم به کار، سکونت، فراغت و آمد و شد اضافه شد.

کنگره نهم؛ به کوشش گروه فرانسوی آسکورال در اکس آن پرووانس فرانسه (۱۹۵۳) برگزار شد. در این کنگره مکعب و احجام خالص که می باید به گفته ی آدولف لوس، بی پیرایه باشند، زیر سؤال رفتند. این گرایش به معنی توجه به تک ساختمان و بی تفاوتی نسبت به ساختمان های هم جوار و بافت و زمینه شهری پیرامون خود بود.

کنگره دهم؛ (آخرین کنگره)، «گروه ده» در دهه ۱۹۶۰ برگزار شد. کنگره دهم آخرین گردهمایی معماران مدرن بود. کاستی های معماری نوگرا و اختلاف نظرها چنان بود که کنگره تصمیم به تعطیلی خود گرفت. در این کنگره «گروه ده» با نقد معماری مدرن، نظریات خود را جایگزین نظریات معماری مدرن کرد. از وجوه بارز مدرنیسم در برنامه ریزی شهری توجه به ساختمان ها برای افراد است، چیزی که سبب انزوای انسان معاصر گردید و با تحت تأثیر قرار دادن نمادهای شهری معضلاتی را به وجود آورد که از جمله آنها می توان به اهمیت یافتن مسکن فردی، آپارتمان نشینی و عدم توجه به عرصه های عمومی و جمعی برای گذاران اوقات فراغت اشاره کرد. این عدم توجه به اجتماع محلی که همانا اجبار اقلیتی بر اکثریتی است، مشکلات زیادی را برای شهرها به وجود آورد (متولی و شیخ اعظمی، ۱۳۹۲: ۵۴):

- فرم جبری، فرم برآمده از کارکرد
- ساخت مسکن مرتفع و با فاصله از هم
- کاهش تراکم در روی زمین و ایجاد فضاهای باز
- معماری به عنوان نجات دهنده. در واقع هنر ابزار نیل به مقاصد سیاسی و پیشگام بودن طراح و معمار
- ایجاد ریه های سبز شهری و تماس با طبیعت در اوقات فراغت
- تهیه طرح جامع به علاوه سرانه های ثابت و معین (طرح انعطاف ناپذیر)
- ضد تزئینات و آرایه بندی در طراحی
- دید موزه ای به عناصر باارزش تاریخی اما ضد یادمان های تاریخی
- ضد نماد و استعاره
- اولویت توسعه در مناطق جدید، گسترش شهر به حومه ها و محدوده های طرح جامع، تخریب بافت قدیمی و احداث بافت جدید (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱: ۱۱۸)
- بزرگ نمایی و بزرگ سازی از نتایج تفکر مدرنیسم در شهر بود.
- خیابان های عریض و بزرگ و بلوارها از مهمترین مظاهر مدرنیسم در شهرها بود.
- در بسط عظیم کالایی شدن، مکان هایی به عنوان بخش های خاص تجاری اهمیت یافتند.
- ضد نماسازی

مکان های عمومی به عنوان فضاهای برخوردار شهروندان اهمیت یافت. بنابراین فروشگاه های بزرگ، کارخانجات بزرگ و سالن های نمایش اهمیت یافتند و این چیزی بود که به سازمان یابی خاص فضاهای عمومی منجر شد. فضاهایی که به عنوان منظره ای که توده ها بتوانند در آن با هم برخورد داشته باشند (پارسی پور و ضیاء توانا، ۱۳۹۲).

اصول معماری مدرن آشکارا اعلام کرده که هدف آنها صداقت در بکارگیری مواد و ارتباط واضح بین فرم و عملکرد به همراه نظریه آزاد سازی است.

همزمان با این دگرگونی ها، پیدایش و رشد گروه ها و طبقات جدید اجتماعی و اقتصادی، سبب تحول فرهنگ مصرفی شهر و رشد مصرف گرایی به عنوان محور و کانون نظام سرمایه داری شد. همان الگوی رفتاری که با ظرافت خاصی، چشم انداز های شهر مدرن را شکل داد. یکی از بارزترین نمونه های آن، صنعت مُد بود که سبب رشد چشمگیر فضاها و مکان های جدید خرید و مصرف در شهرها شد. گسترش و تجهیز فضاهای خرده فروشی (مالها)، در داخل و یا حاشیه شهرها، یکی از چشم اندازهای مسلط این دوره و نظام است که یکی از اهداف اصلی ایجاد و گسترش آنها، حفظ و تداوم روند مصرف گرایی جدید شهرها بوده است.

به این ترتیب، در شهرهای مدرن، فرهنگ مصرف و نهادها، سازمان ها و زیرساخت های مهم و مرکزی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی با یکدیگر ترکیب و پیوند تفکیک ناپذیری یافتند. صورت بندی، ترکیب و تقویت دولت های محلی (شهرداری ها) و رشد اقتصاد جدید بازار با هویت ها، فضاها و مکان های فرهنگی و اجتماعی تطبیق و هماهنگ شدند. ماحصل این روند، تقویت کنترل سیاسی سرمایه داری (بورژوازی)، توسعه فرهنگ و فعالیت های مصرف گرایی بود؛ که در دوره کینزی با فوردیسم امتداد یافت؛ و همه بر توسعه فضای شهر مدرن، تأثیرگذار بودند. نکته قابل توجه دیگر این است که فرهنگ مصرف کننده در شهر مدرن، نه به واسطه موفقیت های صنعتی و علمی مدرن، بلکه عمدتاً به دلیل پیوند مصرف کننده و تجربه و رفتار مصرف، با زندگی روزمره جدید، و ساختار و سازمان خود شهر، فصل بندی و تکمیل شد (فنی، ۱۳۹۳: ۲۴۲).

اما باید توجه داشت، زمانی که منشور آن تدوین شد، طراحی شهری بر فرضیاتی مبتنی بود که برای همان زمان مناسب بود، لیکن در اثر تبعیت از این منشور در شهرسازی، بعد، شرایطی فراهم آمد که دیگر منشور آن پاسخگو نبود. مهمترین این شرایط عبارتند از:

- بحران زیست محیطی
- بحران انرژی
- افزایش هزینه های توسعه
- عدم پاسخ به تناسب اکولوژیک
- گذشتن از دوره فوردیسم و ورود به عصر فراصنعتی، کثرت گرایی و تولید سفارشی
- عدم تنوع در گونه های مسکن و دزدگی ناشی از آن
- کاهش تراکم و عوارض مترتب بر آن
- عدم هماهنگی شهر با طبیعت
- عدم توجه به هویت و حس مکان
- عدم توجه کافی به جغرافیا، موقعیت، مکان، فرهنگ و سنت

محیط های شهری به لحاظ فضایی و اجتماعی به پاره های مجزا تقسیم شدند. که در نهایت باعث سه خصیصه منفی کلی در شهرها گردید، که عبارتند از:

(۱) پرداختن فقط به یک نوع کار در یک جای مشخص که تنوع و خواست خود ساکنین در آن لحاظ نمی گردد؛ جابجایی سریع کل جامعه در یک روز و در ساعت معین عین دستگاه های ماشینی برنامه نویسی شده، مصرف حداکثر انرژی و وقت در ساخت و پرداخت و زندگی در شهر و همچنین تجربه ی جوامع و تنزل آن به عدد و رقم.

(۲) عدم توجه به مباحث اقتصادی-اجتماعی به ویژه بحث عدالت اجتماعی، تاکید بیش از حد بر روش های کمی، کپی الگوهای یکسان در محیط های جغرافیایی و فرهنگی متفاوت، عدم انعطاف پذیری به ویژه در تعریف کاربری اراضی، عدم توجه و اعتماد به مشارکت مردم و در نهایت تقلیل برنامه ریزی شهری به برنامه ریزی کالبدی-فیزیکی

(۳) عدم توجه به بخش خصوصی در شهرها و در برنامه ریزی شهری

در واقع، معماری و برنامه ریزی شهری با تکیه بر قدرت تکنولوژی و مهندسی به سمت شهرسازی ماشینی و هندسه گرایی روی آورد. اما شهر حاصله از تمدن مدرن در بستر حدود یک قرن دچار مشکلات اجتماعی، اقتصادی و کالبدی گردید (پارسی پور و ضیاء توانا، ۱۳۹۲: ۵۸). بنابراین، مدرنیسم به بن بست رسید و بدین لحاظ فلاسفه عصر «پست مدرنیسم» را مطرح کردند (لچت، ۱۳۷۷: ۳۶۴). اما این دوره و اثرات آن، برای شهرسازی حاوی آموزه هایی نیز به شرح زیر بود، که در انتهای این دوره، بعد از کشمکش های فراوان و زیاده روی های فراوان برای دوره پست مدرنیسم باقی ماند:

- رویگردانی از شهرستیزی
- همترازی احساسات با خرد
- تأکید بر تفاوت ها در رویارویی با باور به جهان شمولی
- رویگردانی از دوگانه پنداری: نسبی گرایی در رویارویی با حقیقت مطلق
- ناهمگنی و ناهمزمانی جامعه در رویارویی با برداشت خطی از تاریخ
- هشدار به حفظ و بهبود کیفیت در رویارویی با کمیت گرایان مهندسان
- از محتوا تا کارکرد
- کشف دوباره فضای شهری، همچون عرصه ای برای تعاملات اجتماعی
- توجه به ساختار و رابطه میان اجزا
- نقد حاکمیت خودروی شخصی بر عرصه همگانی (پاکزاد، ۱۳۹۰).

معماری مدرنیسم

معماری مدرن، نشانه غالب شهری سده قرن بیستم است و معماری مدرن در مخالفت با تزئینات شهری سده نوزدهم مطرح شد و نشانه نگاهی حداقلی، عقلی و جدید به شهرها است. آسمان خراش های مجلل و شیک، قسمتی از نشانه شناسی شهری مدرنیسم در سراسر جهان بوده است. جهانی شدن شکل شهر در اقتصادهای کمونیستی و سرمایه داری، کشورهای فقیر و ثروتمند، و شهرهای کوچک و بزرگ، نشانگر فاصله گیری از گذشته و اعتقاد به آینده در مدرنیسم است.

«دبورا استیونسون» نقل می کند که : اگرچه پایه های این نهضت در اروپا واقع شده است،اما، این معماران شهر شیکاگو در ایالات متحده (از جمله دانیل برنم و لوئیس سالیوان) بودند که سبک نوینی را رواج دادند و اغلب به عنوان «پایه گذاران معماری بازرگانی نوین» محسوب می شوند.

این معماران در عمل از تلفیقی از نوآوری های زیباشناختی و فناوریانه را استفاده کردند، چیزی که در نوع خود یک سنت شکنی حاد نسبت به آثار معماری گذشته تلقی می شد. نه تنها شیکاگو شهری بود که در آن جا اولین آسمانخراش ساخته شد، بلکه جایی بود، که به خاطر اولین پایه های برنامه ریزی شده بر اساس اصول علمی برای ساختمان های بلند، اولین اسلوب سازی در ارتباط با یک نوع بلوک اداری بلند و توسعه برنامه های زیباشناختی متناسب با فناوری نوین، به خود می بالید (Furneaux Jordan, 1988:307).



شکل ۵ : نمونه ای از سبک معماری مدرن شیکاگو

نتیجه رویکردی از ساختمان سازی بود که استفاده گسترده از شیشه، آهن و تقویت شده با بتون را تجویز می کرد و از سوی دیگر مجموعه ای از اصول مدرنیستی یعنی کارآیی، عقلانیت و سادگی پشتیبانی می شد و ملموس ترین نتیجه این رویکرد همان گونه که «فرنیکس جردن» به آن اشاره می کند، یک طرح زیباشناختی بنیادینی جدید بود. بدین ترتیب مصالح، فناوری و ایدئولوژی در قالب ساختمان هایی با هم

ترکیب شدند که نمای بیرونی و داخل آن‌ها نسبتاً عاری از هرگونه تزئینات «غیرضروری» بود که در گذشته از آن برخوردار بودند (Sennett, 1990:177).

به باور بسیاری از مدرنیست‌ها، معماری مدرن، تنها با خرد توجیه پذیر است و ظهور معماری مدرن یک جبر تاریخی بوده است؛ آن‌ها مدعی هستند که معماری مدرن تاریخ را پشت سر گذاشته و پاسخگوی «روح زمان» است و برای همین نیز باید این معماری را یک «داروی اجتماعی» تلقی کرد. مدرنیست‌ها، گمان می‌کردند که معماری مدرن مانند یک جوان برومندی است که شاید بیش از هر چیزی بتواند به خاطر نو شدن پیوسته اش، جلوی هر گونه فریبندگی، تحریف، بیهودگی، بهانه و زور را بگیرد.

معماران مدرنیست مربوط به سده بیستم، همچون «والتر گروپیوس»، خود را به عنوان سازندگان ساختمان‌ها و جامعه آرمانشهری معرفی می‌کردند. در همین ارتباط «لوکوربوزیه»، یکی از معروفترین معماران مدرنیسم، گفته است: «ذات معماری به طور استادانه، اصلاح گر است و آشتی دهنده نقش چشمگیر و باشکوه توده‌ها در جهت و دید است. باید توجه داشت که اکنون معماری یک هنر است و معمار با داشتن مفهوم یک هنرمند، از نیازهای جسمانی و مادی توده مردم تحصیل نکرده آزاد است».

در دوره مدرن منزلت و جایگاه معماران رشد کرد. شاهزادگان دوره رنسانس در ساختمان‌هایی زندگی می‌کردند که بر آن اختیار و مالکیت داشتند، و آنان بر بیشتر کارهای ساختمانی نظارت داشتند. بر عکس، در دوره مدرن، شاهزادگان بوروکراتیک، جای خود را به کمیته‌های ساختمانی دادند، که در این کمیته‌ها معماران جایگاه بسیار مهمی داشتند.

بنابراین، معماری مدرنیست در کمیسیون‌ها، شهرت‌های فردی و رقابت‌های بین‌المللی قوی است؛ اما در توجه به نیازهای استفاده‌کنندگان، مقیاس‌های انسانی مناسب، شفقت و پذیرفتاری اجتماعی ضعیف است. آنان در واقع مسئولیت اصلی ایجاد یک محیط شهری سرد و بی‌روح و سرانجام یک جمعیت شهری بی‌تفاوت و بلوک‌های مسکونی با تسهیلات اشتراکی به شکل‌های مرتفع بدون تسهیلات را نیز در مدرنیسم بر عهده دارند. در واقع لوکوربوزیه و سایر معماران مدرن به این فرض مغرور بودند؛ مبنی بر اینکه آنها به بهترین وجه می‌توانند شهرها. سکونتگاه‌ها را بدون مراجعه به شهروندان و ساکنان شهری طراحی کنند.

در همین راستا، مقامات و حکومت های محلی، ساختمان های بیش از بیست سال قدمت را تخریب می کردند؛ به علت اینکه این ساختمان ها غیر قابل زیست و بی وجهه و بی طرفدار شده اند. معماری مدرنیسم سبکی جهانی است که دارای ویژگی هایی از قبیل برج های عظیم شیشه ای، برج های موزون مرتفع با سهولت دسترسی، کسل کننده و تکراری و فاقد حساسیت به مکان، موقعیت یا ساختمان های قدیمی است. آنها برای معماران، نشانه هایی از زیبایی شناختی جدید بودند، که مطابق با نیازهای اجتماع خواهند بود. برای مصرف کنندگان آنها ارائه دهنده مدگرایی معماری هستند که نقش واقعی اجتماع را در طراحی ساختمان ها در نظر گرفته نشده است.



شکل ۶: مقر اصلی سازمان ملل متحد به عنوان مثال بارزی از معماری مدرن

در مدرنیسم، شاید هیچ یک از معماران، تأثیری قابل مقایسه با لوکوربوزیه، در شکل دادن به معماری مدرن نداشته است، و این تأثیر نه فقط به دلیل خلاقیت هنری لوکوربوزیه به مثابه یک نقاش، یک مجسمه ساز، یک طراح و یک معمار، بلکه به دلیل سهم عظیم وی به مثابه یک روشنفکر و یک نویسنده پرتوان بود که می توانست پنداره های هنری خود را نه فقط در شکلی تجسمی بلکه به صورت افکاری روشن به بیان ادبی درآورد و از آن طریق بر گروهی از مخاطبان که در حوزه ای بسیار گسترده تر از معماری قرار می گرفتند منتقل کند.

لوکوربوزیه که مهمترین فضیلت معماری مدرن را در سادگی و کاربردی شدن آن می دانست، این سادگی را با شاخص های کاملاً مادی همچون استفاده از سطوح صاف بدون بار تزئینی، پنجره های گسترده و نورگیر و... می دانست و این امر را از واحد مسکونی به شهر تعمیم داد.

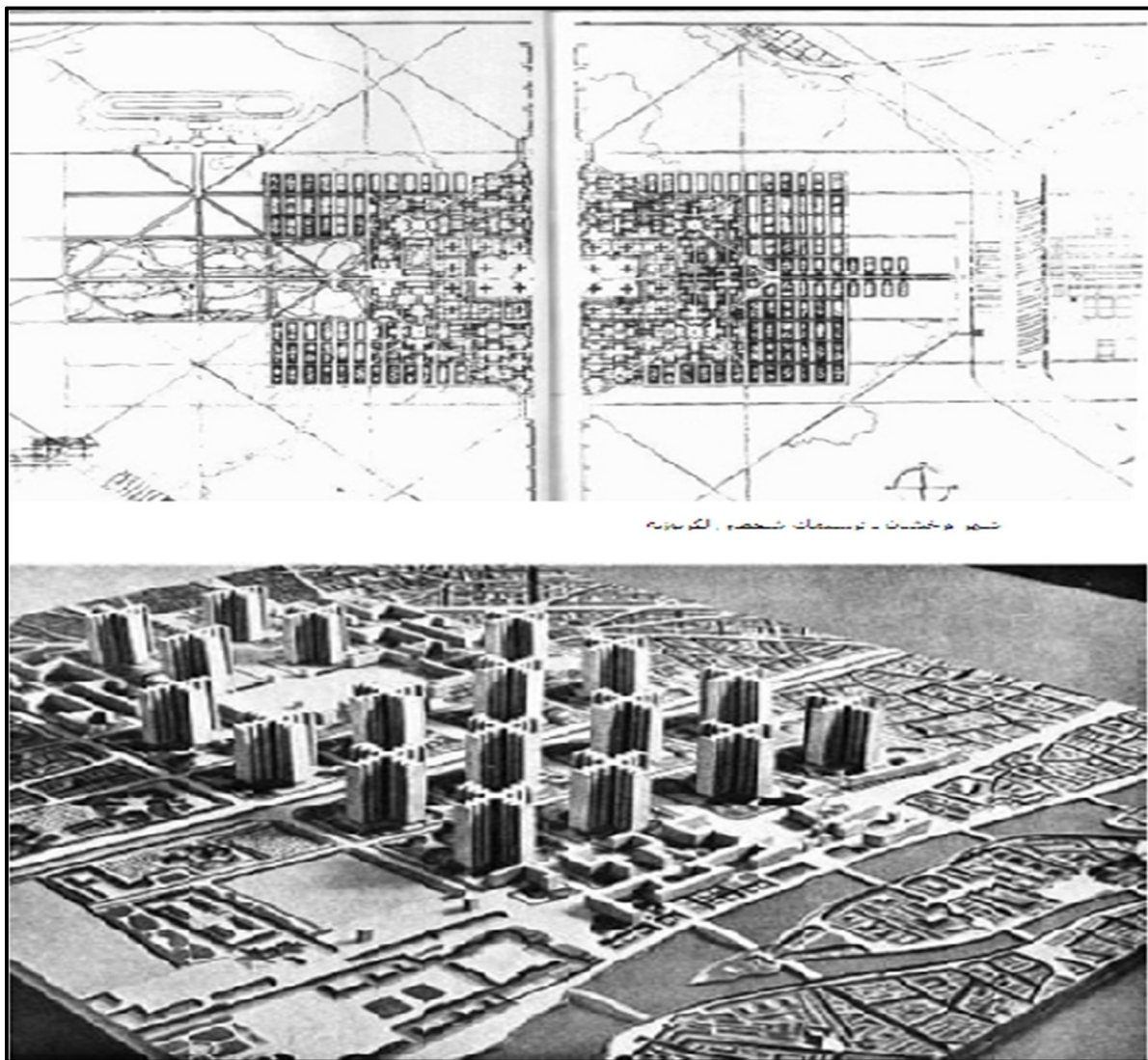
مسئله لوکوربوزیه در واقع آن بود که میان زندگی فردی و زندگی جمعی سازشی به وجود آورد که آن را در طراحی شهرک های مسکونی خود متبلور ساخت، جایی که یک واحد مسکونی در واقع جرئی از یک کل بزرگ و هماهنگ بود. شهرک مسکونی ماری که او در سال ۱۹۵۲ ساخت با تجهیزات تفریحی و خدماتی خود و حتی خیابانی که در طبقه هفتم به وجود آورده بود، گویای این تمایل بود (فکوهی، ۱۳۸۵: ۲۰۶).

لوکوربوزیه به اصول طراحی خطی اعتقاد داشت، از کاربرد بتون در ساختمان سازی دفاع می کرد و آن چه را به اعتقاد او آزاد کننده پتانسیل طراحی و «برنامه ریزی عقلانی» شهر محسوب می شد، به صورت تفضیلی مورد بحث قرار داد. او به ویژه این احساس را داشت که آسمانخراش کارآترین شکل ساختمان بود؛ چرا که این امکان را فراهم می کرد تا ارزش زمین به حداکثر رسیده و در عین حال فضاهای زیادی را جهت احداث پارک و باغ ها آزاد می کرد (Hughes, 1997: 407). مهم ترین راه حل، ساخت برج هایی بود که فقط بین ۵ تا ۱۵ درصد زمین در دسترس را اشغال کند بدین ترتیب این امکان را فراهم می کرد تا بقیه زمین برای مقاصدی همچون فضای سبز، درختکاری و فضاهای تفریحی اختصاص یابد (Hall, 1992).



شکل ۷: عبادت گاه رونشام فرانسه نمونه ای از طراحی لوکوربوزیه

لوکوربوزیه شهری را در خیال خود می پروراند که طبق اصول مهندسی محض تشکیل شده از خطوط شبکه ای تکراری از برج هایی به شکل X- ساخته شده بود. اگرچه خود این شهر نیز، بر اساس گروه های موجود در آن به شدت تفکیک شده بود: به این ترتیب که کارگران، در بلوک هایی از برج که در باغی خودکفا، در حومه شهر واقع شده بود، زندگی می کردند. در حالی که شهروندان متعلق به طبقه متوسط جامعه که محل کارشان در شهر بود، در مجتمع های مسکونی با تراکم زیاد در مرکز شهر زندگی می کردند. اینان ساکنان متمول شهرهای «جهان وطنی» بودند که بهای هر چیزی را برای زندگی شهری لازم بود، می پرداختند؛ شهرنشینی برای آن ها در مصرف و سبک زندگی خلاصه می شد. در شهر مورد توجه لوکوربوزیه، در خیابان ها جایی برای انجام «باله پیاده روی» که «جیکوبز» در نظر داشت وجود نداشت؛ بلکه زندگی اجتماعی مبتنی بر خیابان حذف می شد و خیابان صرفاً برای یک رشته کاربری های ظریف مانند خطوط گاز، لوله کشی آب و برق، یا ماشین و دیگر وسایط نقلیه موتوری، اختصاص پیدا می کرد (Sennett, 1990).



شکل ۸: شهر درخشان لوکوروبوزیه

بعد از جنگ جهانی دوم، ایده های لوکوروبوزیه، در سرتاسر دنیا اجرا گردید و در همین راستا تا دهه ۱۹۷۰ رؤیای او به حقیقت پیوسته بود. مناطق مسکونی طراحی و ساخته شده بر اساس اصول فکری وی، به عنوان نمونه ای از شکست اجتماعی تلقی می شد و حتی بعضی از آن ها تخریب شده بودند.

در همین راستا، «پیتر هال» اظهار می کند: کارهای شری که لوکوروبوزیه انجام داد، بعد از خود او به حیات خود ادامه می دهند. وی می نویسد: لوکوروبوزیه بیش از هر معمار و برنامه ریز دیگری به همه آن چه که به عنوان «زشتی» طراحی و برنامه ریزی مدرنیستی محسوب می شود، شخصیت و اعتبار بخشیده است. اما در ادامه می گوید که این ساختمان ها یا نواحی مسکونی که لوکوروبوزیه واقعاً خودش طراحی کرد این اندازه

مورد انتقاد قرار نمی گیرد، بلکه آن هایی که به وسیله دیگران بر اساس آموزه ای که او در نوشته هایش گردآوری کرده، از جمله شهر شعاعی و شهر فردا و برنامه ریزی آن، طراحی و ساخته شده بود، مورد انتقاد است.

در طول قرن بیستم، متأثر از عقاید لوکوربوزیه، دو مکتب جدا از هم در زمینه معماری مدرن، پدیدار شدند که به رغم برخورداری از ارزش های ایدئولوژیکی و طراحی شبیه هم، عمدتاً بر اساس استفاده از مصالح ساختمانی مختلف، استوار بودند. کسی که ابتداً از شیشه و فولاد استفاده کرد و غالباً به «میس وان در رو» نسبت داده می شود، رویکرد «رضایت به کمترین»، در رابطه با معماری و طراحی، به گونه معناداری در حکم مشهور او یعنی «کمترین بیشترین است»، خلاصه شده است. سبک معماری این مکتب به «بی رحمی مدرن»، معروف شد و ارتباط تنگاتنگی با لوکوربوزیه (خانه ها ماشین هایی برای زندگی) دارد (استیونسون، ۱۳۸۸).

بیشتر غیر معماران، معماری مدرنیست را چیزی شبیه به جوک توصیف کرده اند. اغلب ساختمان هایی که برنده جایزه های معماری شدند، شکست های هولناکی را برای توده مردم به ارمغان آورده اند. این ساختمان ها در تابستان گرم و در زمستان سرد بودند، گاهی اوقات نم می دادند و همیشه فاقد آسایش و راحتی بودند. در مقابل معماران، خودشان را به عنوان هنرمند و ژرف اندیشان معرفی می کردند؛ و به منتقدان خود لقب «گروهی هنر شناس» می دادند. معماران خودشان را با هنرمندان سده نوزدهم مقایسه می کردند، که هم عصرانشان، آنها را به اندازه کافی نشناخته بودند، اما توسط نسل های بعدی مورد ستایش و تحسین قرار گرفته اند (شورت، ۱۳۹۰).

از جمله مهمترین منتقدین معماری مدرن، «لئون کرییر» معمار، شهرساز و نظریه پرداز لوکزامبورگی است. کرییر به شدت با رویکرد مدرن پس از جنگ جهانی مخالف بود و آن را برابر با ویرانی شهرهای اروپایی می داند. او که هدفش باززنده سازی و بازآفرینی الگوهای شهرهای کوچک و بزرگ تاریخی اروپا بوده است، باور دارد که شهر سنتی می تواند با «نفی تمامیت خواهی» از سوء استفاده های گسترده جلوگیری و به شخصیت مستقل فردی، اهمیت ویژه دهد.

حمله او ونیز «کولو» علیه اقدامات سرمایه پرور معماری مدرن است که به باور آن ها، توطئه گروهی از معماران خودبین و آزمند در صنعت ساختمان بوده است. کرییر و کولو، شهر را ثروتی همگانی می دانند و به

همین خاطر نیز اعلام می کنند که رسماً با هر گونه آزمایش و تجربه بر پایه سعی و خطا به دست معماران، مخالف هستند.

به باور کریر و کولو، خلاء نشانه ای و نمادین معماری مدرن را می توان بدین گونه توجیه کرد که معماری مدرن، هیچ گاه معماری نبوده، بلکه گونه ای بسته بندی است که در بهترین حالت و به سختی تبدیل به «هنر بسته بندی» شده است و بسیار روشن است که با بسته بندی، حتی در بهترین حالت نیز هرگز نمی توان شهر ساخت. آنان می نویسند: «معماری به اصطلاح مدرن حتی با هنر ساخت نیز هیچ نزدیکی ندارد. زیرا هنر ساخت از دل حرفه های پیشه وری بیرون آمده و از فرهنگی سرچشمه می گیرد که بر تجربه گروهی استوار است؛ فرهنگی که مدرنیسم کوشید تا آن را با تقسیم کار صنعتی و آموزش نهادین، همچنین از خود بیگانگی حرفه ای و علمی و مقدس شمردن خلاقیت، نابود کند.

«فردریک کالین رو» را می توان یکی از مهمترین ناقدین معماری مدرنیسم دانست. مهمترین نقدها و آسیب هایی که وی بر جریان مدرنیسم وارد آورده است، عبارتند از:

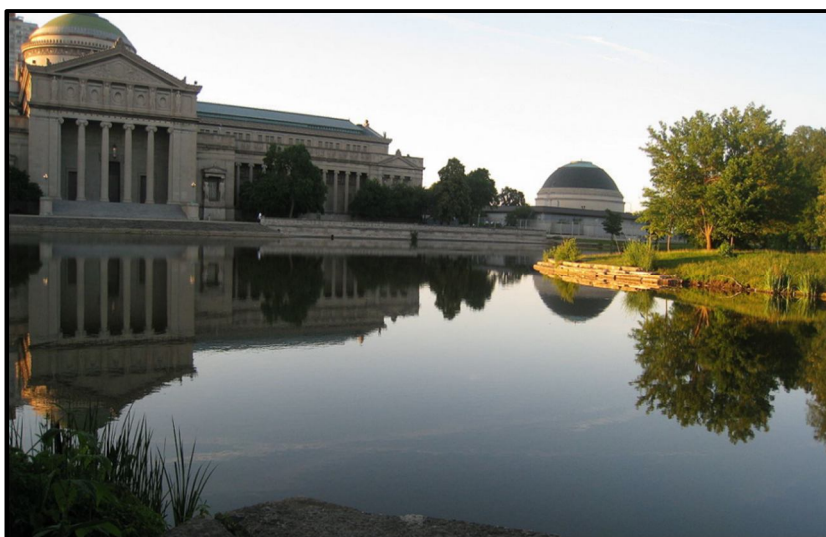
- دلیل بحران معماری و شهرسازی مدرنیسم، به خاطر پایبندی به انگاره منسوخ از دانش و اتخاذ موضعی لجبازانه در به رسمیت نشناختن هر چیز «با احساس» است؛
- نوعی ساده انگاری در معماری مدرنیسم وجود دارد؛
- عدم تناسب مابین دانش محوری و انسان محوری که در معماری مدرنیسم پایبندی به هر دو راهبردی است؛
- غرق شدن در آرمانخواهی ساده لوحانه؛
- غرق شدن در بلندپروازی روشنفکرانه؛
- در نظر گرفتن افکار مردم و خواست های توده مردم؛
- عدم درک و پذیرش رابطه بین «طبیعت» و «عادت»؛
- معماری مدرن، به خاطر بلند پروازی اش نمی خواهد و نمی تواند به آن چه معمولی و پیش پا افتاده است بسنده کرده و آن را در کارهایش لحاظ نماید؛
- ایده های اصلی معماران مدرن، نه تنها نو و امروزی نیست، بلکه قدیمی است؛

- معماری مدرن در یک حالت خودبزرگ بینی، خود را گیرنده ای حساس می پندارد که پیام های ضروری سرنوشت و آینده را دریافت کرده و منتقل می کند،
- تعمیم قانونمندی های طبیعت به جامعه و شهر خطرناک است؛
- معماری مدرن به گونه ای در دام «داروینیسم اجتماعی» افتاده و برای توجیه کارهای خود مجبور به نوعی سانسور و دستچین نمودن میان طبیعت ابژه های متفاوت افتاده است؛
- کج نمایی از نقش معمار؛
- در نظر گرفتن تمام فضاهای باز به عنوان عرصه همگانی؛
- تخریب فضاهای تعامل اجتماعی و کمبود شدید آن در سطح شهر؛
- عدم درک مناسب از واژه های «گونه» و «گونه شناسی»؛
- معماران مدرن، در طرح هایشان به جای شناخت امکانات و محدودیت های واقعی شرایط موجود، می کوشند تا آرمانشهری را که در سر می پروراندند به کرسی نشانده و به دیگران تحمیل کنند؛
- جزءنگری عملی معماران و شهرسازان مدرن، توجه آن ها را چنان به پیچیدگی مسائل ساختمانی جلب کرده که پیچیدگی مسائل شهری را نمی بینند؛ و اگر هم تا اندازه ای به آن آگاهی یابند، به خاطر عدم کشش ذهن آن ها، راهکارهای ساده لوحانه و نمودار گونه ارائه می دهند؛
- تأکید بی مورد بر معماری کامل و تمام عیار؛
- برتری جویی در هدایت طرح ها. آنها فکر می کنند که همه مسائل شهر را می توان با هنر معماری حل نمود. آن ها فراموش می کنند که معماری یک نهاد اجتماعی است و با ساختن همان رابطه ای را دارد که ادبیات با زبان دارد. هر دو - ساختن و زبان - دارایی جمعی اند؛ اما این انگاشت که هر جمله را می توان شعر و هر ساختنی را معماری تلقی نمود. صحیح نیست؛

برنامه ریزی شهری و مدرنیسم

در دوران مدرنیسم، تقاضا و نیاز به برنامه ریزی شهری از چند خاستگاه عمده نشأت گرفت: مورد نخست مربوط به مقامات و حکومت های محلی شهری بود، که خواستار شهرهایی پاکیزه تر، سالم تر و کارآ و موثر

بودند. دسته دیگر گروه های تجاری و بازرگانی بودند، کسانی که بسیاری از هزینه های تولید و باز تولید، همچون خانه سازی برای کارگران و حمل و نقل برای گردش مردم و کالاها را، بر عهده داشتند. دسته دیگر اصلاح گران بوده اند؛ آن ها فقر و فلاکت شهرها را محکوم می کردند. برای بسیاری از اندیشمندان، شهر موجب نا آرامی و شورش اجتماعی بود؛ لذا برنامه ریزی شهری واجب بود؛ همان گونه که مشاهده می گردد، به روشنی روابط قدرت و قدرتمندان در برنامه ریزی شهری مدرن اثرگذار بوده اند؛ اثری که در جنبش «زیبا شهر» نیز متأثر بوده است؛ گرچه نمی توان از کنار عقاید و تجویزهای لوکوربوزیه عبور نمود.



شکل ۹: ساختمان (شهر سفید) در نمایشگاه جهانی کلمبیا الهام بخش نهضت زیباشهر

گفتنی است؛ نهضت «زیباشهر»، اصطلاحی است که به یک رویکرد اطلاق می گردد که در طول قرن نوزدهم با نوسازی ریشه ای بخش مرکزی تعدادی از شهرهای اروپایی، مشهورترین آن ها پاریس و وین، به ظهور رسید. این نهضت در قرن بیستم به اوج تجلی خود رسید. به ویژه در طرح ها و ساخت فرم شهرهای اصلی و عمده بسیاری از کشورها، غالباً پسا استعماری، مانند هندوستان، ایالات متحده آمریکا و غیره رسوخ پیدا کرد.

مشهورترین صاحب نظر اندیشه زیباشهر در قرن نوزدهم، «ژرژ هوسمان» بود که به فرمان امپراتور «لوئی ناپلئون سوم» مبادرت به پاکسازی کامل مناطق زاغه نشین در مرکز شهر پاریس زد و دستور داد تا به جای آن یک نظام موزونی از بلوارها، پارک ها، بازارها، مراکز فرهنگی و پل ها ساخته شود.

این اعمال را مفسران شهری اقدامی در راستای پیوند قدرت و کنترل اجتماعی با معماری، طراحی شهری و با برنامه ریزی شهری تفسیر نموده اند. بلوارهای پاریس جدید، با این قصد طراحی شده بود که امکان سنگربندی انقلابیون بالقوه را بسیار دشوار می کرد. علاوه بر این، بلوارها به محل هایی برای رژه نظامی و سان و نمایش نمادین برتری امپراتوری ناپلئون تبدیل شد (استیونسون، ۱۳۸۸).

در سیر تاریخی نیز قابل ذکر است؛ اصلاح گران برنامه ریزی، به طور موفقیت آمیزی حکومت ها را تحت فشار قرار دادند و اقدامات قانونی پس از آن ها، ضرورت نیاز به برنامه ریزان را به اثبات رساند. موسسه برنامه ریزی شهری بریتانیا در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد، پنج سال بعد، سال ۱۹۱۴ قانون برنامه ریزی شهری و مسکن تصویب شد و این قانون قدرت برنامه ریزی بیشتری را به حکومت های محلی داد. موسسه برنامه ریزی شهری آمریکا نیز در سال ۱۹۱۷ پس از اینکه چندین شهر، قانون های منطقه ای را گسترش دادند و به کاربری های اراضی شهر سر و سامان بخشیدند، تشکیل شد (شورت، ۱۳۹۰).

در برنامه ریزی شهری در چارچوب این قوانین، در واقع، تقاضا برای تحمیل نظم بر بی نظمی ها در امور شهری یکی از موارد برجسته در برنامه ریزی شهری مدرنیستی بوده است. شهر به صورت یک واحد ماشین وار، مفهوم سازی شد که در آنجا از هر بخش (منطقه ای)، این انتظار می رفت که یک کارکرد ویژه ای را عهده دار باشد. جاده ها مخصوص عبور و مرور بود و نه برای حرکت مردم، حومه ها برای مردم در نظر گرفته شده شد، نه برای صنایع. به علاوه عقیده بر این بود که مشکلات (اختلالات) شهری، می توانست از طریق اعمال راه حل های فنی از سوی متخصصین امر رتق و فتق شود (استیونسون، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

در همین ارتباط، طرح های جامع و کلان در نظریه و رویه بر برنامه ریزی شهری تسلط داشت. نقش برنامه ریزی شهری برای موفقیت طرح ها، در بر گیرنده طراحی طرح های فیزیکی برای شهر و آرایش تسهیلات متفاوت عمومی (از جمله برق، گاز و آبرسانی، آموزش و خدمات عمومی بود) (شورت، ۱۳۹۰).

«کریر»، این گونه پهنه بندی شهرهای مدرن را بر اساس طرح های جامع و کلان، نمایشی از استبداد زورمدانه ی برنامه ریز می داند. به باور او پهنه بندی کارکردها نه تنها سازوکاری مشروع نیست، بلکه مؤثرترین ابزار برای نابودی بافت کاملاً پیچیده اجتماعی و کالبدی جوامع شهری پیش صنعتی و فرهنگ و

مردمسالاری شهری آن ها بوده است. او پهنه بندی را به معنای تجزیه جوامع برشمرده و آن را باعث تنزل جوامع اصیل تا به حد یک موجودیت آماری محض که با رقم ها و ابعاد تعریف می شود، می داند. به باور کریر، نخستین پیامد عملی پهنه بندی کارکردی، تغییر شکل همه بخش های شهر به گونه ای است که شهروندان تنها خواهند توانست یک کار مشخص را در یک جای معلوم و به شیوه ای مشخص - همراه با کنار گذاردن دیگر کارها - انجام دهند. او دومین پیامد برآمده از پهنه بندی را جابجایی سریع و همگانی کل جامعه در هر روز می داند؛ به گونه ای که ساخت و استفاده از جاده ها و وسایل حمل و نقل، تبدیل به بنیادی ترین فعالیت یک اقتصاد صنعتی می شود. راه آهن و جاده های سنتی، آسفالته و خاکی، به عنوان شاهرگ های چنین سامانه ای، متداول ترین جای گرد آمدن و ابزار پیوند اجزای جامعه ماشینی است. کریر، یکی دیگر از پیامدهای طبیعی پهنه بندی کارکردی را مصرف حداکثر انرژی بر می شمارد؛ به گفته او بنده ماشین شدن شهروندان، نابودی وقت و انرژی در حمل و نقل روزانه را به همراه دارد. سیاست های حمل و نقل خصوصی و همگانی هیچ یک نمی تواند مصرف روزافزون مواد و انرژی را که پهنه بندی پدید آورده، کاهش دهد (پاکزاد، ۱۳۹۰).

از دید «جنکس»، شهرسازی و معماری مدرن، برآمده از خطاهای فکری دوره ای است که همواره کوشیده تا خود را از نو و یکسره بر پایه خرد برپا کند. او به رویداد مهمی اشاره می کند که در عمل ورشکستگی نظری معماری مدرن را به اثبات رساند و تاریخ آن رویداد را به شیوه ای که مشهور شده، تاریخ «مرگ مدرنیسم معماری» عنوان می کند؛ یعنی هنگامی که طرح «پرویت تیگو» یا بهتر بگوییم بسیاری از بلوک های خشن و ناتراشیده آن، با دینامیت فروپاشید. اگرچه میلیون ها دلار برای زنده نگهداشتن این مجموعه که پیش تر به دست ساکنانش آسیب دیده و معیوب شده بود هزینه شد، اما سرانجام از این وضع رقت بار نجات یافت.

جنکس در توصیف جنبش مدرنیسم و تمامیت خواهی آن، این جنبش را به «اصطلاحی پروتستانی» مانند می کند که به جوانب آزادی بخش صنعتی شدن و مردمسالاری جمعی، رنگ و رویی داد. او «لوکوربوزیه را پیامبری می داند که «جنگ صلیبی» خویش را برای یک روح تازه و با انجیل «به سوی یک معماری مدرن» به پیش برد. (همان).

پست مدرنیسم و شهر

در پاسخ به شرایط پیش آمده، ناشی از مدرنیسم منطبق بر منشور آتن، منشور ۲۰۰۰ شکل گرفت. که دیدگاه کلی طراحان مبتنی بر تأکید بر تناسب اکولوژیک، تنوع بخشی به گونه های مسکن و تراکم های آن، تأکید بیشتر بر بخش خصوصی، تأکید بر اختلاط کاربری ها، قائل شدن هویت مستقل برای مناطق شهری، ارزش گذاشتن به میراث تاریخی شهرها و تأکید فراوان به مشارکت مردم در فرآیند شهرسازی بود. در این منشور نحوه نگرش به شهر را می توان در موارد زیر خلاصه نمود:

(۱) سه مقیاس شهر، ناحیه و محله را در مطالعه شهر در نظر می گیرد. همچنین شهر را در بستر اکولوژیک خود قابل مطالعه می داند و آن را در پیوند تنگاتنگ با محیط زیست می بیند. هماهنگی شهر با نظام های طبیعی را بسیار پراهمیت می داند.

(۲) با دیدگاه انعطاف پذیر و غیر ماسینی به ابعاد معنوی زندگی انسان توجه می کند.

(۳) هر شهر باید هویت خاص خود را با توجه به تفاوت های محیطی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نشان دهد (پاپلی یزدی و رجبی سناجردی، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

منشور ۲۰۰۰، هفت اصل را در جهت بهبود وضع و دگرگونی در شهرها پیشنهاد می نماید (بحرینی، ۱۳۹۳):

- اصل اول: مکان های شهری باید نقش مثبت و سازنده ای در زندگی ساکنین شهرها داشته باشد.
- اصل دوم: شهرنشینی باید با نظام های طبیعی موزون و هماهنگ باشد.
- اصل سوم: هر شهر باید شخصیت و هویت خاص و بارز خود را داشته باشد.
- اصل چهارم: شکل شهری جدید باید جوابگوی نیازها و رفتارهای متحول جامعه باشد.
- اصل پنجم: وسایل نقلیه باید متنوع و فراگیر باشد.
- اصل ششم: فرآیند ساختن و بازسازی می تواند اشکال مختلفی داشته و گروه های ذینفع زیادی را در بر گیرد.
- اصل هفتم: پیدا کردن استفاده های جدید برای ساختمان ها و احیاء مناطق شهری موجود به همان اندازه ی ایجاد مناطق جدید دارای اهمیت می باشد.

در همین چارچوب، پست مدرنیسم زمینه ظهور بیشتری یافت. پست مدرنیسم، جنبشی انتقادی در هنر و معماری است که در اواخر قرن بیستم از مدرنیسم نشأت گرفته است (Reich, 1989). پست مدرن

واکنشی به صورت گرای، که اعتقاد به پوزیتیویست را رد کرده است، مخالفت با تمرکز گرای، پدرسالاری و تخصص گرای است. پست مدرن مربوط به گذشته است همچنان که به آینده نیز مربوط است، پست مدرن مخالف با فرا روایت ها، به ویژه پیشرفت، منطق و حقیقت کلی است. در مقایسه با «قطعیت» مدرن، پست مدرن «زمان حال ناتمام و ناقص» و «آینده نامعین» است (شورت، ۱۳۹۰: ۵۴).

اما باید توجه داشت، پست مدرنیسم، به گونه ای کاملاً جدا و در زمان های متفاوت، در نظام های بیرون از حوزه معماری نیز مانند فلسفه و جغرافیا به کار رفته است. اما، همه نظام ها، این واژه را به همراه معانی دوپهلوی و به هم وابسته اش در خود جای داده اند: اول از همه این که «پست» بودن به معنی برتر بودن و بیش از نوگرا بودن است؛ این برداشت موجب شد که مدرنیسم ها با شنیدن این واژه برافروخته و هراسان شوند. برداشت دوم آن که این واژه برای سنت گرایان نو معنی دارد: یا تداعی گر ضد نوع گرای است و متحدی احتمالی برای سنت گرایان به شمار می آید یا دنباله مدرنیسم در قالبی نو است که آن را یک خطر می بینند. برداشت سوم، مفاهیمی و هم آور است که به یک امکان ناپذیری اشاره دارد و گونه ای سرزمین شگفت یا فرا فضای پیشرفته را یادآور می شود (جنکس، ۱۳۷۵: ۷۱).

در هر حال، پارادایم پست مدرنیسم برای حل مشکلات انسان مدرن به دنبال راه حل هایی است که صرفاً تکیه بر عقل و ساختار قدرت نباشد (پارسی پور و ضیاء توانا، ۱۳۹۲: ۶۳). بنابراین، شهرسازی پست مدرن با آموزه های اصلی مدرن یعنی قطعیت پیش بینی پذیری، عقلانیت فراگیر و تعمیم به مخالفت برخواست و در عوض به تکرار و تعدد، عدم تمرکز، محلی گرای، اصالت بخشی، طراحی بومی و برنامه ریزی موضعی و مانند آن روی آورد (جمالی و ملکی، ۱۳۸۴: ۶۸). بر طبق دیدگاه پست مدرن؛ در اثر فشردگی فضا - زمان و الزامات انباشت سرمایه در شهرها، در مفهوم هویت دگرگونی ایجاد شده است. به طوری که تلاش در راه انباشت سرمایه هم سبب برپایی، گسترش، دگرگونی چهره و هویت شهرهای چه جدید و چه کهن تر شده است (هاروی، ۱۳۹۲: ۱۰۰).

شهر پست مدرن در مکتب «لس آنجلس» به روشنی و وضوح توصیف شده است. این نظریه در تعدادی از دانشگاه ها که در مورد لس آنجلس نوشته اند، نه تنها به عنوان یک نمونه موردی بلکه به عنوان یک نمونه کلاسیک آورده شده است. در همین باره «مایک دیویس» می نویسد که لس آنجلس به منظور ایفای نقش

دوگانه اتوپیا و دیس اتوپیا برای جوامع سرمایه داری و پیشرفته به وجود آمده است. در ارتباط با شهر لس آنجلس «سوجا» شش فرآیند تغییر شهری در مورد شهر پست مدرن را شناسایی کرده است:

(۱) شکل گیری شهر منطقه ای

(۲) شکل گیری شهر فرا-فورديست

(۳) شکل گیری و پیشرفت شهر جهانی

(۴) ایجاد دوگانگی شهری مربوط به اجتماعات دو قطبی شده

(۵) شهر کارسرال که اساساً فضاهای شهری را کنترل کرده است (شامل زندان ها و اجتماعات دروازه دار)

(۶) شهر تصویری و پیکره ای مربوط به مصرف و تولید ابر واقعیت (شورت، ۱۳۹۰).

در هر حال، از جمله مهمترین ویژگی های پست مدرنیسم در شهرها را می توان در موارد زیر نیز خلاصه نمود:

- بازگشت تاریخی به سنت های برنامه ریزی شهری در برابر اعتقاد مدرنیستی به اشکال و فرآیندهای جدید شهرسازی نظیر اختلاط کاربری ها در برابر منطقه بندی (Hirt, 2005)؛
- تأکید بر نگرش بین رشته ای در برنامه ریزی شهری
- با رد اصول طراحی کلیدی برنامه ریزی مدرنیستی سعی در احیای فرم های شهری پیشا مدرن دارد (Hirt, 2009).
- توجه به علوم اجتماعی
- معماری در جایگاه نماینده ی کارفرما. به عبارت دیگر، هنر در خدمت مصرف کننده، طراح و معمار واسطه و مشاور، خدمات عمومی
- توجه مجدد به ارزش ها، اخلاقیات و جنبه های معنوی زندگی. طرفداران پست مدرنیسم معتقدند جامعه باید به سطح محیط انسانی تر باز گردد.
- توجه به پایداری زیست محیطی به عنوان یکی از ارکان اصلی تصمیم گیری در فرآیند برنامه ریزی و طراحی
- سیاست گریزی، پرهیز از جزم گرایی، مخالف اتوپیا و آرمانخواهی
- توجه خاص به تاریخ و میراث فرهنگی و تأکید بر ضرورت تداوم تاریخی

- تأکید و توجه به مشارکت مردم در فرآیند تصمیم گیری. توضیح آن که، در حالی که مدرنیست ها بر تولیدکنندگان تأکید می ورزند، پست مدرن ها، استفاده کنندگان را مد نظر قرار می دهند. بر اساس دیدگاه پست مدرن ها، برنامه ریزی می باید به جای پیروی از عقل ناب به یک روند مشارکت گفتگو و پیشرفت دمکراتیک روی آورد.
- کوچک شدن مقیاس طراحی شهری با هدف انسانی شدن و خودی شدن فضاها
- توجه به الگوهای رفتاری به عنوان روشی مطمئن جهت شناخت نیازهای استفاده کنندگان از فضاها.
- هوادار آرایه های آلی (طبیعی) و کاربردی
- بهره گیری از عواطف و احساسات اصیل خانوادگی و احترام به کانون خانواده
- برنامه ریزان شهری مدرنیست با طراحی سنجیده ای از فرمی بسته در حکم نوعی کلیت تمایل دارند در حالی که پست مدرنیست ها به ملاحظه ی فرایند شهری چونان فرمی غیرقابل کنترل و بی نظم متمایلند؛ قالبی که در آن هرج و مرج و تغییر می تواند در وضعیت های کاملاً آزاد عمل کند.
- برنامه ریزان پست مدرن به شکل جدی عقیده وجود بهترین روش را زیر سوال می برند و بر این عقیده اند که به طرق مختلف می توان شهر را به حالتی مطلوب رساند.
- برنامه ریزان پست مدرن، بر خلاف برنامه ریزان مدرن به بوروکراسی کمتر، یکپارچگی بیشتر و انعطاف در ساختار گرایش دارند و به طور کلی می توان استدلال کرد که تفکر پست مدرن با هر گونه استاندارد کردن مخالف است.
- استفاده از راهبردهای جمعی و ارگانیک برای توسعه شهرها به عنوان ترکیبی از فضاها و شکل های متنوع به جای بکارگیری طرح های بزرگ با خصلت منطقه بندی.
- رویگردانی از تمرکز و اقتدار سازمانی دولتی و شرکت های بزرگ و اقبال به نهادهای محلی
- فضای مورب و توسعه بخش های موجود
- طرفدار نماسازی
- گرایش به معماری بومی و سنتی

- دارای معماری نشانه ای
 - توجه به فضاهای عمومی شهری
 - ایجاد تنوع در کاربری های شهری
 - ایجاد تنوع در سیمای اشتغال شهری
 - طرفدار معماری نمادین
 - ساختمان در راستای خیابان
 - پست مدرن ها بر خلاف مدرنیست ها در افزودن مسائل فرهنگی و زمینه ای در طرح هایشان اسرار می ورزند.
 - دیگر طبقه، عامل تعیین کننده تجربه شهری نیست. در شهرهای پست مدرن، سن، جنسیت، جهت گیری جنسی، قومیت و بسیاری دیگر از منابع تبعیض اجتماعی به عنوان شکل دهنده و منعکس کننده فرهنگ های شهری مورد توجه قرار می گیرند.
 - در پست مدرن، فرهنگ شهر، بیشتر ناهمگن و نامتجانس و رویارویی سطوح جهانی و محلی و به ویژه در ترکیب های جالب و جدید مورد توجه است.
 - تنوع ایده در شهرسازی پست مدرن در مقابل ایده کارکردگرا و اقتصاد محور مدرنیستی دیده می شود. هر سه نوع دیگر انواع طراحی یعنی طراحی هنرگرا، تجربه گرا و محلی گرا همگی متعلق به دوران پست مدرنیسم و هر کدام بیانگر نوعی مسئله در بستر طراحی شهری است که در دوران مدرنیسم مورد غفلت واقع گردیده است.
 - فضای شهری در پرتو رویکرد پست مدرنیسم شامل سه قسمت فضای مشاهده شده، فضای قابل تصور و فضای زندگی تقسیم بندی شده؛ که در ارتباط تنگاتنگ و جدایی ناپذیر با هم هستند.
 - پست مدرنیسم، رشد اعتراض های شهری و مخالفت های محلی را وسیله ای جهت ارتقای دموکراسی تلقی می کند.
- در همین ارتباط، اندیشمندانی مانند «نوکس» (۱۹۹۵)، «سوجا» (۱۹۸۹)، «هاروی» (۱۹۸۹) و «دیویس» (۱۹۹۰) ویژگی های اقتصادی، اجتماعی و فضایی و ترکیب بندی آن ها و نحوه آرایش شهرهای پست مدرن را بدین گونه بر شمرده اند (فنی، ۱۳۹۳: ۲۴۳):
- (۱) از حیث ساختاری؛ شهرهایی چند هسته ای، بدون نظم هندسی، با مراکز جذاب و احیا شده هستند.

۲) از لحاظ چشم انداز و معماری، در این شهرها، اختلاطی از شیوه ها و سبک های گوناگون ساخت و سازها، جذابیت تأسیسات، سرزندگی و نشاط، حفظ و برجسته کردن میراث های فرهنگی و تاریخی قابل مشاهده است.

۳) از حیث سیاسی؛ دارای مشخصه هایی مانند دولت محلی (شهری) مشارکتی، استفاده از منابع سرمایه ای بین المللی سیال، مشارکت بخش های عمومی و خصوصی به همراه تأمین و تقویت بازار خدمات هستند.

۴) از حیث اقتصادی؛ شهرهایی مبتنی بر بخش خدمات پیشرفته، تولید انعطاف پذیر با هدف تأمین بازار مصرف، اقتصاد و تعاملات مالی جهانی شده، ارتباطات و تعاملات الکترونیکی، تداوم مصرف گرایی هستند.

۵) از لحاظ اجتماعی - فرهنگی؛ با ویژگی هایی مانند چند پارگی و تفاوت های خاص اجتماعی برای ایجاد تنوع و جذابیت بیشتر، تکثرگرایی و تنوع شدید قومی و نژادی، وجود تفاوت های الگوی فعالیت، مصرف و شیوه زندگی شناخته می شوند.

مبتنی بر این ویژگی ها، با تغییر دیدگاه از برنامه ریزی جامع و عقلانی، الگوی جدید تحت عنوان برنامه ریزی سیستمی یا برنامه ریزی راهبردی روی کار آمد اما از دهه ۱۹۸۰ نیز برنامه ریزی راهبردی زیر سوال رفته و انواع برنامه ریزی فرآیندی، مشارکتی، حمایتی و خرد خرد در دستور کار قرار گرفته است. در واقع طرح های شهری ارائه شده در پست مدرنیسم برگرفته از تفکراتی است که سایه بر کل پارادایم پست مدرنیسم دارد. برای مثال در پست مدرنیسم یک پارادایم واحد و یا تنها یک متن وجود ندارد و به عبارتی دیگر، پست مدرنیست ها معتقدند که تنها یک حقیقت وجود ندارد بلکه نداها و حقایق گوناگونی در هر محیط وجود دارد و اینها نشانه نوع جدیدی از زندگی اجتماعی و نظام اقتصادی خاص است. به همین صورت، برنامه ریزی شهری نیز به دنبال ارائه طرح های جدید می نگرد و چهارچوب کاربری اراضی طرح های جامع را به عنوان تنها متن طراحی نمی پذیرد و به دنبال انعطاف پذیری در طرح است تا متون متعددی را در آینده شهر بتوان تصویر کرد (پارسی پور و ضیاء توانا، ۱۳۹۲: ۶۹).

اما به نقل از فیروزی و همکاران (۱۳۸۹)، اکنون شهرسازی پست مدرن دارای رویکردهایی است که اهم آن عبارتند از (پاکزاد، ۱۳۸۸):

۱) به رسمیت شناختن شهرهای بزرگ و رویگردانی از شهرستیزی آرمانگرایانه

۲) همترازی احساسات با خرد و توجه به روحيات و روان انسان در طراحی

- ۳) تأکید بر تفاوتها و تنوع در برابر ایده جهانشمولی مدرنیسم
 - ۴) رویگردانی از دوگانه پنداری (خوب-بد) و نسبی گرایی در رویارویی با حقیقت مطلق
 - ۵) هشدار به حفظ و بهبود کیفیت در رویارویی با کمیت گرایی مهندسان
 - ۶) توجه به محتوا در طراحی، همزمان با کارکرد
 - ۷) اضافه شدن هویت و حس مکان به عملکردهای شهرسازی مدرنیستی
 - ۸) بهره گیری از مشارکت مردم در طراحی و برنامه ریزی شهری
 - ۹) اولویت به نوسازی و بهسازی بافت های موجود و احتراز از گسترش در حومه ها و توسعه جدید
 - ۱۰) اهمیت ویژه به تاریخ و فرهنگ و توجه به خرده فرهنگ ها
 - ۱۱) هماهنگی شهر با نظام های طبیعی و تنوع در گونه های مسکن شهری
 - ۱۲) اجتناب از یکسان سازی، استانداردگرایی و همسان سازی در طراحی شهری
 - ۱۳) پاسخ به تناسب اکولوژیکی و طراحی مبتنی بر کاهش مصرف انرژی و پایداری زیست محیطی
 - ۱۴) کوچک شدن مقیاس طراحی شهری با هدف انسانی شدن و خودمانی شدن فضاها
 - ۱۵) توجه به کیفیت هایی چون خوانایی، سرزندگی، امنیت و تعلق خاطر در طراحی فضاهای شهری
- در هر حال، شهرسازی پست مدرن منتقدان خود را دارد؛ که شاید بتوان از آنان به عنوان طلوعه داران نهضت «پست پست مدرن» یاد کرد. این منتقدان اعتقاد دارند که شهرسازی پست مدرن دارای نقاط ضعفی به شرح زیر می باشد:

- اصطلاح پست مدرن به عنوان یک صفت برای همه روش ها و رویه های مربوط به عقاید، اصطلاحی فراگیر و همه جانبه است. اصطلاح پست مدرن برای ارجاع به هر چیزی که التقاطی، چند فرهنگی و نامتجانس است، استفاده می شود. بنابراین اصطلاحی تناقض آمیز، مبهم و عجیب در ترکیب های متفاوت مربوط به قدیم و جدید، جهانی و محلی و سنتی و مدرن است.
- فقدان پارادایم واحد نظریه ای جهت طراحی و شهرسازی در متن شهرها
- اعتقاد به «مقبولیت همه چیز» شهرسازی را از حالت بومی و کیفی خود در بیشتر مواقع خارج و مرزی را برای جنبه های منفی موجود در نظر نمی گیرد.
- مجموعه ای از کاربری اراضی و سبک های ساختمانی نامناسب و آشفته از هم که برای کیفیت محیط زیست مناسب نمی باشد.

- التقاط و آمیختگی نظریات، فرهنگ ها و سبک ها در طراحی بیشتر مواقع موجب از بین رفتن شفافیت و وضوح و آشفتگی ذهنی و ادراکی در شهرها می شود.
- تنوع گرایی بیش از حد در طراحی و شهرسازی موجب از بین رفتن وحدت مکانی، آنچه که در شهرهای سنتی وجود داشت نیز می گردد.
- شهر پست مدرن بیشتر شهر مرکز مصرف و به کارگیری فرهنگ تک تک افراد و از طرفی مصارف عمومی دیگر است و نمی تواند جدای از علائم فرهنگی و تصورات افراد به وجود آید.
- شهر خیالی و تصویری که هرکس ایده خاصی را در هر قسمتی از شهر برای خود دارد بدون آن که به نظام واحد و یکپارچه طراحی فکر گردد.
- شاخص ترین جهت گیری ارزشی در دوران پُست مدرن عبارت است از این اعتقاد عمومی که هر کس باید بتواند آن گونه باشد که می خواهد. به عبارت دیگر، قاعده اساسی آن است که هرکس ارزش ها، ترجیحات و ایستارهایی را برمی گزیند که به آنها تمایل دارد. بنابراین طرفداران مثلاً محیط زیست، فمینیست ها، مساوات گرایان، فرامادی گرایان و جز اینها که می کوشند دیگران را به ارزش ها و هنجارهای خود دعوت کنند و دیدگاه های خود را به دیگران تحمیل نمایند، به نوعی در تضاد با اندیشه پست مدرن قرار می گیرند.
- شیوه زندگی شهرنشینان و فعالیت های جنبی آنها تا حدود زیادی در تغییر ظواهر و مناظر شهر موثر واقع می شود. بنابراین یک رابطه مبهمی بین منظر شهر و سیاست های متفاوت اتخاذ شده وجود دارد.

پست مدرنیسم، نئولیبرالیسم و جهان شهرها

شهر پست مدرن ها، «شهر جهانی» است شهری که مدرنیست ها نیز از آن حمایت می کنند. اما پست مدرن ها به دنبال آزاد کردن انسان از مکان می باشند و تبلور آن را در شهرها جستجو می کنند. فضا در چارچوب پست مدرنیسم به سمت جهانی شدن خواهد رفت و این مسأله با فشردگی زمان و مکان، گستره زندگی اجتماعی را کاهش خواهد داد و سلطه مکان به زندگی کم خواهد شد و دنیای انسان به سمت بی مرزی

پیش خواهد رفت. و این بی مرزی در اثر ارتباطات و دنیای فناوری اطلاعات عملی خواهد شد چیزی که زیربنای شهرهای جهانی است (پارسی پور و ضیاءتوانا، ۱۳۹۲: ۶۹).

چارچوب های نگرش پست مدرنیستی به شهر و جهانی شدن؛ علاوه بر موارد متعدد انتقادی همچون ساختارگرایان و معتقدین به نظریه وابستگی اغلب از اردوگاه سوسیالیست ها، را می توان به شرح زیر تقسیم بندی نمود:

- شهر جهانی به عنوان موضوع برنامه ریزی
- شهر جهانی به عنوان مرکز فرماندهی
- شبکه جهانی شهرها
- شهر جهانی به عنوان شهری دو قطبی شده (شورت، ۱۳۹۰: ۸۰)

در این ارتباط، پیروان لیبرالیسم نو که در موارد متعددی پست مدرن نیز خوانده می شوند، نظر بسیار مساعدی نسبت به جهانی شدن دارند. در واقع می توان این گونه گفت؛ که نئولیبرالیسم و جهانی شدن دو روی یک سکه اند.

زیرا نئولیبرالیسم نظریه ای در مورد شیوه هایی در اقتصاد سیاسی است که بر اساس آن ها با گشودن راه برای تحقق آزادی های کار آفرینانه و مهارت های فردی در چارچوبی نهادی که ویژگی آن حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد است، می توان رفاه و بهروزی انسان را افزایش داد. نقش دولت ایجاد و حفظ یک چارچوب نهادی مناسب برای عملکرد آن شیوه هاست. نئولیبرالیسم معتقد است که با به حداکثر رساندن دامنه دستاوردهای ناشی از معاملات مبتنی بر بازار و افزایش تعداد این معاملات، خیر اجتماع به حداکثر خواهد رسید و می کوشد که تمام کنش های انسانی را وارد قلمروی بازار کند. این امر مستلزم ایجاد فناوری های آفرینش اطلاعات و ظرفیت های انباشت، نگهداری، انتقال، تحلیل و استفاده از پایگاه داده ها برای تصمیمات در بازار جهانی و در فرآیند جهانی شدن است (هاروی، ۱۳۸۶: ۱۰-۸).

تبیین این نوع نگرش به لحاظ تاریخی این گونه می تواند انجام گیرد که، در واقع، با کاهش و رکود فعالیت صنایع سنتی که قدرت اقتصادی، نهادهای سیاسی و چشم انداز های اجتماعی و فرهنگی زندگی شهری دهه ۱۹۸۰ را حمایت و حفظ می کرد، شهرهای آمریکای شمالی و اروپا، دچار رکود و افت نرخ اشتغال شدند و این بحران های شهری، سبب تدوین و اعمال یک رشته سیاست های جدید شهری، (متمرکز بر

تأمین رفاه، خدمات و مصرف عمومی در سطح محلی) شد که رشد محلی و توسعه اقتصادی را تحریک و تقویت می کرد. این سیاست ها، با عنوان سیاست ها و یا خط مشی های نولیبرال، شامل خطرپذیری، خلاقیت، تأمین و تدارک نیازها و سود، سبب تحریک و تقویت مشارکت ها در سطح سازمان های مدیریت محلی شد و در نهایت این روند به افزایش خصوصی سازی تأمین خدمات در پاسخ به تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منجر گردید.

در نتیجه، میان شهرها برای جذب فعالیت ها، مصرف کننده و فضاها، تجاری و تفریحی بیشتر، رقابت شدیدی پدید آمد. از آن جا که اغلب شهرها در رقابت برای کسب جایگاه بالاتری در سلسله مراتب جدید شهری پسامدرن موفق شده بودند، رهبران و سیاست گذاران محلی دریافته اند که باید به توسعه بنیادی بیندیشند؛ توسعه ای عقلانی با سودآوری بالا که با اهمیت در پیشرفت های اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی همراه باشد. البته در اغلب موارد، چنین توسعه ای توانست موجبات پیشرفت شرایط جدید اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پدید آورد که برای شاغلین، سرمایه گذاران و گردشگران پسا صنعتی (و نه همه مردم) جذاب و خوشایند باشد (فنی، ۱۳۹۳: ۲۴۴).

در این میان، جهانی شدن، با بهره گیری از پیشرفت فناوری های اطلاعاتی و ارتباطی و بسترهای برشمرده شده، به عنوان فرآیندی چند وجهی که شهرها و مردم را از طریق جریان کالاها، خدمات، سرمایه و دانش هر چه بیشتر به هم نزدیک می نماید، موتور محرکه این جریان محسوب می گردد؛ امری که جهانشهرها را شکل داده است.

جهانشهرها، نقاط مرکزی شبکه جهانی محسوب می شوند. اصطلاح «جهانشهرها» برای اولین بار از طرف «پاتریک گدس» در سال ۱۹۱۵ مطرح گردید. او این شهرها را به عنوان مکان هایی که تجارت جهانی انجام می شود، تعریف نمود (شورت و کیم، ۱۳۸۶). او شهرهای جهانی را محل استقرار بانکداری، بیمه ی خدمات مالی و خدمات تخصصی پیشرفته می دانست (پورموسوی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۵). امروزه تعاریف موشکافانه زیادی از شهرهای جهانی وجود دارد. «فریدمن» (۱۹۸۶) شهرهای جهانی را چنین تعریف می کند:

- نقاط مبنا در سازمان فضایی و مفصل بندی تولیدات و بازارها
- مکان های اصلی تمرکز و تراکم سرمایه بین المللی

• مراکز ادارات عمومی، مراکز بین المللی سرمایه، حمل و نقل و ارتباطات جهانی و خدمات تجاری سطح بالا

• نقاط مقصد برای مهاجران داخلی و بین المللی

سازن (۱۹۹۴ و ۱۹۹۱) جهان شهرها را به چهار شیوه مختلف توصیف می کند:

(۱) نقاط مورد تقاضا با تمرکز بالا در سازمان اقتصادی جهانی

(۲) مکان های کلیدی برای سرمایه و بنگاه های تخصصی خدمات

(۳) مکان های تولیدی، برای ابداعات و اختراعات در صنایع پیشرو

(۴) بازارهای مصرفی برای محصولات و اختراعات تولیدی

«شاچار» (۱۹۹۴) تدارکات و زیرساخت های فیزیکی و اجتماعی را به شهرهای جهانی اضافه می کند و «مولنکف» و «کاستل» (۱۹۹۱) به قطبی شدن اجتماعی به عنوان ویژگی مهم و منحصربفرد شهرهای جهانی اشاره می کند. «گروس فوگل» نیز کارکردهای چندگانه را اضافه می کند (شورت و کیم، ۱۳۸۶). در همین ارتباط نیز، «هال»، شهرهای جهانی را به مانند فوگل بر اساس نقش های چندگانه از جمله مرکز تجاری ملی و بین المللی، مرکز جمع آوری و انتشار اطلاعات مرکز اصلی قدرت سیاسی، گره گاه های اصلی شبکه ی حمل و نقل و غیره تعریف می کند (Hall, 1996:41).

«کاستلز» ظهور جامعه ی شبکه ای را برای فهم شهر جهانی به کار می برد. از نظر وی اقتصاد اطلاعاتی جهانی، پیرامون مراکز فرماندهی و کنترل سازمان یافته، که توانایی هماهنگی، نوآوری و مدیریت فعالیت های درهم تنیده ی شبکه ی شرکت ها را دارند، به وجود می آید و این امر به کلانشهرهای پیشتاز جهان اختصاص دارد. وی ویژگی این شهرها را در تراکم زیاد نیروی انسانی، گره گاه های اقتصاد جهانی در فضای جریان ها، تمرکز جهت دار، مولد و مدیریت شده ی کارکردهای بالاترین سطح، توانایی ارتقا و تقویت صرفه جویی های انباشت می داند (توکلی نیا و زرغامی، ۱۳۹۵: ۲۱۴). سه شکل مختلف منزلت جهان شهرها شامل موارد زیر است:

• سلطه اقتصادی (مراکز فرمان)

• زیر ساخت اجتماعی-فرهنگی

• قطبی شدن اجتماعی: برندگان و بازندگان

شهرهای جهانی به عنوان مراکز کنترل، فرمان، سلطه و مدیریت؛ محصولات تولیدی جهانی، دادوستد مالی، خدمات تولید کننده و شبکه های ارتباط راه دور را سازماندهی می کنند. این شهرها مهمترین نهادهای جهانی شدن اقتصادی؛ از جمله دفاتر مرکزی شرکت های بین المللی، بازارهای کالا و اجناس، آژانس های تبلیغاتی و مراکز ترابری راه دور را در خود جای می دهند.

در ارتباط با زیرساخت اجتماعی - فرهنگی نیز قابل ذکر است که تمرکز مؤسسات مالی معتبر و خدمات تولیدی بزرگ در چند شهر جهانی، نمی تواند فقط با عوامل اقتصادی، توجیه شود. بلکه عوامل اجتماعی و فرهنگی «تراکم نهادی» نیز بسیار مهم هستند. «امین» و «تریفت» در این زمینه سه عنصر مهم را مورد بحث قرار داده اند:

- مراکزی که ارتباط چهره به چهره را که نیازمند تولید و اشاعه گفتمان ها و باورهای جمعی باشند، فراهم می آورند؛
- مراکزی را که نیازمند ارتقاء تعامل اجتماعی و فرهنگی هستند، تا بدین وسیله به عنوان مکان های جامعه پذیری، گردآوری اطلاعات، شکل دهی ائتلاف ها، نمایش و حفظ حس اعتماد و توسعه مقررات رفتاری عمل نمایند.
- مراکزی که به منظور فراهم نمودن سیل انتقادهای افراد سرشناس و ساختارها و شبکه های اجتماعی - نهادی نیازمند توسعه، آزمایش و پیگیری اختراعات هستند تا شکاف های جدید بازار، کاربردهای جدید فناوری و تعاریف آن و واکنش های سریع گریبانگیر تعبیرات الگوهای تقاضا را مشخص و تعریف نمایند (شورت و کیم، ۱۳۸۶).

در این سیستم، و در این شرایط اجتماعی - فرهنگی، به نقل از فنی (۱۳۹۳)، مصرف کننده به ویژه در جهان شهرها هرگز سیر نمی شود و مرتباً به دنبال خرید و مصرف کالاها و خدمات جدید است؛ و البته این حقیقتی است که در شهرهای پسامدرن هم مردم از ملیت ها و قومیت های گوناگون در جهانی شدن، در فعالیت های مصرفی شرکت می کنند؛ که اساساً، تشدید رفتار مصرف و مصرف گرایی، موجبات بازساخت و یا انطباق یابی مجدد فضاهای شهری در جهان شهرها را فراهم آورده است. به این ترتیب، یکی از مشخصه های برجسته این دوره این است که اغلب چشم اندازها و فضاهای مصرف به صورت مکان های عمومی

تعاملی و به طور مشترک مورد بهره برداری مردم و گروه ها در جهانشهرها و نیز سایر شهرهای پست مدرن قرار می گیرند.

این در حالی است که با ظهور نولیبرالیسم و سقوط ایده های سوسیالیستی، در عمل، تعادل بین فضاهاى عمومی و خصوصی به هم خورده و در آن نقش بخش خصوصی در توسعه و کنترل شهر افزایش یافته است. یکی از مهم ترین نظریه پردازان در این زمینه «سورکین» (۱۹۹۲) است که در کتابش «پایان عصر فضای عمومی» را اعلام می دارد. وی می نویسد: گرچه فرآیندها و ساز و کارهای اقتصادی برای احیای بخش مرکزی شهرها به همراه ظهور و یا گسترش بازارهای فستیوالی، بازارچه های خیابانی، بازار محصولات کشاورزی و سایر طرح ها و برنامه های تجدید کننده حیات شهری، سبب ایجاد تحول و سرزندگی مجدد شهرهای بزرگ در کشورهای توسعه یافته شده است، ولی وی معتقد است که این شهرگرایی جدید و فعالیت های شهری که فضاهاى عمومی در کانون همه آن ها قرار دارند، بیشتر جنبه تحریک کنندگی دارند. اغلب فعالیت های تجدید و احیای حیات شهری، با همه احساس و برداشت محلی بودن، از محل سرمایه ها و برنامه های بنگاه های اقتصادی تأمین می شوند که ظواهر و عملکردی فراتر از سطح محلی دارند. در واقع، این نوعی شهرنشینی جدید با ظواهر و تغییرات گمراه کننده است. همان پدیده ای که «هاروی» از آن به عنوان «روند انعطاف پذیر انباشت سرمایه» یاد می کند و در آن نیروهای گوناگون در عرصه عمومی جامعه شهری به طور وسیعی به بازساخت روابط و عملکردها و برآیند آن به شکل خصوصی تر شدن فضاهاى عمومی پرداخته اند (فنی، ۱۳۹۳: ۲۵۲).

اما علاوه بر موارد برشمرده، جهانشهرها به لحاظ اجتماعی نیز قطبی شده اند. شهرهای جهانی، ثروتمندترین و فقیرترین افراد جامعه را در خود جای داده اند. در این شهرها، افزایش بنگاه ها و خدمات مالی و مجتمع های تولیدی، مشاغل پردرآمدی ایجاد می کند. تعداد خانوارهای کم درآمد نیز در بسیاری از این شهرها افزایش یافته است. فریدمن و ولف (۱۹۸۲)، در فرضیه شهر جهانی خود، قطبی شدن اجتماعی را از نتایج اصلی افزایش شدید تولید سرمایه و مهاجرت های بزرگ مقیاس کارگران خارجی در شهرهای جهانی، تعریف کرده اند (شورت و کیم، ۱۳۸۶: ۹۰). سسکیا ساسن در کتاب خود بر ناپدید شدن طبقه متوسط پای می فشارد؛ و اعتقاد دارد که نظم فضایی شهر دوگانه شده است و اینکه همه ی این ها به دلیل جهانی شدن است. وی می گوید فشار جهانی شدن از یک جهت، ارزش دادن هر چه بیشتر به کارکنان متخصص

طراز اول که عمدتاً در بخش شرکتی مشغول به کارند و از جهت دیگر پایین آوردن ارزش انواع دیگر فعالیت ها و کارکنان اقتصادی می باشد (ساسن، ۱۳۹۳).

در ادبیات معاصر در ارتباط با برتری بی چون و چرای جهانشهرهای «لندن»، «نیویورک» و «توکیو» در اقتصاد جهانی نوعی توافق عمومی وجود دارد. اما در این زمینه که کدام شهرها باید در مرتبه بعدی جای بگیرند توافق نظری وجود ندارد. «فریدمن» (۱۹۹۵) میامی، لس آنجلس، فرانکفورت، آمستردام و سنگاپور را به عنوان مراکز درجه دو معرفی می کند؛ در حالی که «یوانگ» (۱۹۹۶) و «لو» و «یوانگ» (۱۹۹۷) تمام شهرهای بزرگ آسیا از جمله سئول، تایپه، هنگ کنگ، مانیل، بانکوک، کوالالامپور، سنگاپور و جاکارتا را همانند توکیو شهرهای جهانی می داند.

شهرهایی که برای کسب منزلت شهر جهانی با هم رقابت دارند؛ «شهرهای جهانی دنباله رو»، «شهرهای جهانی حاشیه ای» و «شهرهای فرودست شهرهای بزرگ بین المللی» نامیده می شوند (شورت و کیم، ۱۳۸۶).

معماری پست مدرنیسم

در دوره پست مدرنیسم، که می توان آن را واکنشی در مقابل منطق مکمل گرایی مدرنیسم برشمرد، بر مسائل محلی و جغرافیای بومی تأکید می شود. پست مدرنیسم در برخورد با شهر، شهرسازی و طراحی شهری و معماری، منجر به تلاش هایی شد که خلق محیط زیست های مصنوع متناسب با جوامع محلی، تاریخ، فرهنگ و جغرافیای آن ها را هدف خود قرار می دهد و لذا چشم انداز شهری را تبدیل به تابلو و منظره ای جذاب همراه با تجلیات فرهنگی می کند تا برای گذران اوقات فراغت شهروندان مورد توجه قرار گیرد (استیونسون، ۱۳۸۸: ۱۱).

معماری پست مدرن نیز، واکنشی به یکنواختی و شکست معماری مدرنیسم است. زیبایی شناختی جدید نشانگر برگشت به تزئینات است؛ به این معنا که مراجعه به گذشته و استفاده روشن از نقش و نگارهای محلی مورد توجه قرار گرفت.

تغییر نگرش به مدرنیسم نشانگر کاهش اعتقاد به هدف آینده پروژه مدرنیسم است، که نوید بهش جهانی جدید و شکوهمند خواهد بود.

گذری و نظری بر مناسبات معماری و شهرسازی با ایدئولوژی سرمایه داری و پارادایم های مدرنیسم و پست مدرنیسم

شیوه معماری پست مدرن به مکان ها، شهرها و مردم امکان می دهد تا دوباره جای خودشان را به عنوان ساختمان های پست مدرن باز تعیین کنند.

معماری پست مدرن با دارا بودن ویژگی هایی از جمله به کارگیری مهمترین رنگ های عمده، تاق ها، دکوراسیون استوانه ای، معماری ستوری و ظاهر سازی تفننی آشکار به سبک «روکوکو» است، که کارخانه ها و راهروهای پرنقش و نگار را به سبک ادارات گذشته (سبک باروک) ساخته است.

در بهترین حالت معماری پست مدرن، بازگشت به سنت بومی است؛ و در بدترین صورت به مثابه اردو زدن در گل و لای بر مبنای سلیقه ای بسیار بد است؛ که فرهنگ پر زرق و برقی را جایگزین کرده است (شورت، ۱۳۹۰).



شکل ۱۰: بانک آو آمریکا ستر، نمونه ای از برج سازی پست مدرن

«چارلز الکساندر جنکس»، معمار منظر، منتقد معماری، نظریه پرداز و تاریخدان آمریکایی با کتابش به نام «زبان معماری پست مدرنیسم» در واقع مشهورترین شارح و تحلیل گر پست مدرنیسم و تحولات وابسته به آن در زمینه معماری است.

از دید او، معماران پست مدرنیسم که در واقع تعلیم یافته مدرنیسم ها هستند، باید فناوری معاصر را با توجه به واقعیت های اجتماعی کنونی به کار گیرند؛ چنین مسئولیتی آن ها را از بازنده سازان یا سنت گرایان جدا می سازد و همچنین دربرگیرنده گونه ای ابهام است.

جنکس می گوید که جریان های بسیاری در معماری پست مدرنیسم نمود دارند؛ او در تکمیل تعریف خود، یک درختواره و نمودار تکاملی پیش می نهد و مسیر پست مدرنیسم را در قالب ۶ گونه یا سنت پایه به همراه زمینه های مشترک و تفاوت هایشان نمایش می دهد. در برخی بخش ها، این گونه های مشخص همپوشانی دارند و معماران می توانند از رده ای به رده دیگر جهیده یا در یک زمان در چند جریان سهیم باشند. جنکس از جمله مهمترین ویژگی های معماری پست مدرنیسم، به موارد زیر اشاره می نماید:

- از تولید انبوه به تولید قطعه ای
- از قدرت متمرکز به کثرت گسسته
- از چند سبک انگشت شمار تا گونه های بسیار
- از حساسیت یکنواخت تا حساسیت گوناگون
- از انحصار تا شمول

بنابراین، به نظر می رسد ویژگی اصلی پست مدرنیسم، هم به لحاظ مفهومی و هم از جنبه طراحی، انعطاف پذیری آن باشد؛ اما با این وجود، مفهوم پست مدرنیسم، نسبت به مدرنیسم در معماری واقعاً کار بس دشواری است. در حالی که، در معماری درک مدرنیسم از نظر «مکتب ها»، قابل شناسایی و امکانپذیر است، این امر در ارتباط با پست مدرنیسم که ادعای آنها «نیمه میدانی» و «پاره سبک» است، مقدور نمی باشد.

خانه مادر ونچوری اولین ساختمان ساخته شده به سبک پست مدرن و نماد این معماری است.



شکل ۱۱: خانه مادر ونچوری

ونچوری در طرح خود از از نمادهایی همچون بام شیبدار و پنجره و قوس سر در ورودی و لوله دودکش استفاده کرد که نماد و نشانه های یک خانه در غرب به شمار می رفت. اگرچه نمای این ساختمان به صورت متقارن طراحی شده ولی به دلیل پیچیدگی و ملزومات خاص در چیدمان اتاق ها در نمای ساختمان پنجره ها به صورت نامتقارن طراحی شده اند. با توجه به طرح ونچوری، به معماری پست مدرن معماری پاپ یا معماری مردمی هم می گویند.

برنامه ریزی شهری پست مدرنیسم

از دهه ۱۹۶۰ به بعد از مفهوم طرح های کلان و جامع انتقاد شد. عدم صحت و ناکارآمدی فرضیات روسو درباره رشد اقتصادی، پیش بینی جمعیت، بعد خانوار و هزینه های سوخت به اثبات رسید و منتقدان بسیار زیادی در مورد جنبه های غیر مشارکتی و از بالا به پایین بودن اشکال برنامه ریزی سخن به میان آوردند. در چنین شرایطی، برنامه ریزها به مثابه انسان های بی ثبات در جست و جوی این هدف بودند، تا به واسطه تغییر عقایدشان نقشی را برای خود به دست آورند و با این شرایط تغییر یافته سازگاری و مطابقت پیدا کنند. باز توزیع رشد اقتصادی در دهه ۱۹۶۰ موضوع اصلی برنامه ریزان بود، تا دهه ۱۹۸۰ مرحله گذار به سمت دستیابی به رشد اقتصادی طی گردید. در این دهه از اردوگاه پست مدرن ها، منتقدان

قدرتمندی ظاهر شدند؛ با این استدلال که برنامه ریزی به آن هایی که قدرتمندند، سود و منفعت رسانده و اینکه برنامه ریزی شهری یک فعالیت بی طرف و فاقد اهداف اجتماعی و نتایج باز توزیعی نیست. برنامه ریزی و عدالت اجتماعی مرتبط با کینز به سرعت در حال ناپدید شدن و نابودی بود، و برنامه ریزی مربوط به طرفدار تسلط بازار و بازار محور جانشین و جایگزین آن شد (نو لیبرالیسم). لذا، بسیاری از نظریه پردازها به پرسش درباره نقش و اهداف برنامه ریزی پرداختند. «مایکل داگلاس» و «جان فریدمن» در سال ۱۹۹۸ برای برنامه ریزی این امر را ضروری دانستند که بله موضوعاتی نظیر دموکراسی، چند فرهنگ گرایی و شکوفایی انسانی توجه شود.

در پست مدرنیسم، برنامه ریزهای شهری، کمتر به عنوان کارمندان دولت در نظر گرفته شده اند؛ بلکه بیشتر به عنوان مستخدمانی برای آزادی و رهایی مد نظر قرار گرفته اند. همه آنها موضوعات هیجان انگیزی هستند، به ویژه برای کسانی که دارای حرفه برنامه ریزی هستند و یا به بیان دقیق تر برای کسانی که حرفه برنامه ریزی را آموزش و تعلیم می دهند.

در پست مدرنیسم، برنامه ریزی به عنوان «همه چیز» به سرعت به «هیچ چیز» تبدیل شد. برنامه ریزی به واسطه زمان نامشخص است، و این یک موضوع معمول بوده که به وسیله کسانی که نظریه برنامه ریزی را تعلیم می دهند، زنده نگه داشته شده است (همان).

یکی از ویژگی های مهم برنامه ریزی شهری پست مدرن، تمایل فزاینده به کاربری اراضی چند منظوره و یا ترکیبی در محدوده مشخص است. ضمن این که، شهرنشینی نوین که اصطلاحاً برنامه ریزی شهری ترکیبی یا «سنتی جدید» نامیده شده، حرکتی به سوی احیای طراحی شهری، برنامه ریزی شهری و معماری دوره ماقبل مدرن بوده است که شهرها با بخش های مرکزی، شهرک ها و شهرهای کوچک با خیابان های سنگفرش شده و مناطق بزرگ تر شهری با راه های ماشین رو، اغلب در ضدیت با وابستگی به اتومبیل و حومه های پراکنده و مخرب محیط زیست مشخص می شده اند. این نوع فرآیند شهرنشینی، مستلزم افزایش تراکم و تنوع در چشم اندازهای شهری است (فنی، ۱۳۹۳: ۵۷).

نتیجه گیری

دوران مدرنیسم که از خاستگاه های مقامات و حکومت های محلی شهری، گروه های تجاری و بازرگانی و اصلاح گران در مجموع در راستای رفع فقر و هلاکت شهرها به امید دستیابی به شهرهای پاکیزه تر، سالم تر و کارآتر و مؤثرتر بعد از جنگ جهانی دوم متأثر از جنبش زیباشهر و عقاید و تجویزهای لوکوربوزیه آغاز شده بود در منشور آتن با محوریت معماران با شور و اشتیاق فراوان آغاز شده بود در نهایت در اثر تأکید بیش از حد بر شهرسازی اتومبیل محور و نیز معماران در نهایت موجب عوارض متعددی شد که در نهایت این عکس العمل در منشور ۲۰۰۰ نمود یافت. نمودی که از آن به پست مدرن تعبیر گردید که تأکید بر بازگشت به خویشتن و هویت، نظام های طبیعی موزون و هماهنگ، جوابگویی به نیازها و رفتارهای متحول جامعه، حمل و نقل متنوع (تأکید بر پیاده محوری)، تنوع در ساخت و غیره داشت. شهر پست مدرن که نمونه مشخص آن «لس آنجلس» بوده است؛ شهری منطقه ای، فرافوردیست و شهر جهانی است که در واقع متأثر از نئولیبرالیسم است.

منابع

- ۱- استیونسون، دبورا (۱۳۸۸)، شهرها و فرهنگ های شهری، ترجمه رجب پناهی و احمد پوراحمد، تهران، انتشارات مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری
- ۲- بحرینی، حسین (۱۳۹۳)، فرآیند طراحی شهری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۳- پاپلی یزدی، محمدحسین و حسین رجبی سناجردی (۱۳۹۱)، نظریه های شهر و پیرامون، تهران، انتشارات سمت
- ۴- پارسی پور، حسن و محمد حسن ضیاء توانا (۱۳۹۲)، پست مدرنیسم و شهر با تأکید بر الگوها و طرح های برنامه ریزی شهری، مجله پژوهش و برنامه ریزی شهری، سال چهارم، شماره سیزدهم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۷۶-۵۷
- ۵- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۹۰)، سیر اندیشه ها در شهرسازی (۳) از فضا تا مکان، تهران، انتشارات آرمانشهر
- ۶- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۹۲)، سیر اندیشه ها در شهرسازی (۱) از آرمان تا واقعیت، تهران، انتشارات آرمانشهر
- ۷- پورموسوی، سید موسی و همکاران (۱۳۹۰)، تبیین ژئوپلیتیکی کلانشهرهای جهانی تأملی بر تفاوت یابی مفهومی شهر جهانی و جهان شهر، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هفتم، شماره ۱
- ۸- توکلی نیا، جمیله و سعید ضرغامی (۱۳۹۵)، جهانی شدن اقتصاد و تأثیر آن بر ساختار فضایی و اقتصادی کلانشهرها مطالعه تطبیقی: کلانشهرهای تهران، استانبول، فصلنامه علمی- پژوهشی برنامه ریزی و آمایش فضا، دوره بیستم، شماره ۳، پائیز ۱۳۹۵، صص ۲۳۹-۲۱۱
- ۹- جمالی، فیروز و سعید ملکی (۱۳۸۴)، جستاری بر مکاتب مدرنیسم و پست مدرنیسم در معماری و شهرسازی، فصلنامه مسکن و انقلاب، شماره ۱۰۹، بهار ۱۳۸۴
- ۱۰- جنکس، چارلز (۱۳۷۵)، پست مدرنیسم چیست؟، ترجمه فرهاد مرتضایی، تهران، نشر مرنديز
- ۱۱- حاتمی نژاد، حسین و ناصح عبدی (۱۳۸۶)، اقتصاد سیاسی و فضای شهری، ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۲۳۸-۲۳۷، خرداد و تیر ۱۳۸۶، صص ۲۰۵-۱۹۶
- ۱۲- ساسن، سسکیا (۱۳۹۳)، جهانشهرها: نیویورک، لندن، توکیو، ترجمه مهدی داودی، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و برنامه ریزی شهر تهران
- ۱۳- شورت، جان رنه (۱۳۹۰)، نظریه شهری ارزیابی انتقادی، ترجمه کرامت اله زیاری و همکاران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۴- شورت، جان ونای و یونگ هیون کیم (۱۳۸۶)، جهانی شدن و شهر، ترجمه احمد پوراحمد و همکاران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی
- ۱۵- عابدی اردکانی، محمد (۱۳۷۶)، دوشاخگی سنت و تجدد یا دیالکتیک سنت و تجدد، فصلنامه علمی- پژوهشی دانشور، شماره ۱۷، پائیز ۱۳۷۶
- ۱۶- فکوهی، ناصر (۱۳۸۵)، انسان شناسی شهری، تهران، نشر نی
- ۱۷- فنی، زهره (۱۳۹۳)، مطالعات و جغرافیای شهری معاصر (مفاهیم و دیدگاه های بنیادی)، تهران، انتشارات سمت
- ۱۸- فیروزی، محمدعلی و همکاران (۱۳۸۹)، تحلیل و ارزیابی ویژگی های شهرسازی در دوران پست مدرنیسم، فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی شهری چشم انداز زاگرس، سال دوم، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۹، صص ۹۴-۷۳
- ۱۹- لچت، ژان (۱۳۷۷)، پنجاه متفکر معاصر از ساختارگرایی تا پست مدرنیته، ترجمه محسن حکیمی، تهران، انتشارات خجسته

- ۲۰- متولی، صدرالدین و علی شیخ اعظمی (۱۳۹۲)، سیر تحول فضاهاى شهر سنتى در شهرهاى ایرانى - اسلامى قبل از مدرنیسم تا پست مدرن، فصلنامه علمى - پژوهشى مطالعات شهر ایرانى - اسلامى، شماره چهاردهم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۶۲-۵۱
- ۲۱- ولی پور، زهرا (۱۳۹۰)، بررسی تأثیر جریان سرمایه بر عدم تعادل فضایی در شهر تهران (نمونه موردی: منطقه پنج تهران)، پایان نامه کارشناسی ارشد گروه شهرسازی دانشگاه آزاد اسلامى واحد تهران، به راهنمایی شریف مطوف
- ۲۲- هاروی، دیوید (۱۳۹۲)، سرمایه داری کارخانه چند پارگی، ترجمه محمد حسن ضیاء توانا، مجله سیاسى - اقتصادى، شماره ۲۱۸، مهر و آبان ۱۳۸۴، صص ۱-۵-۱۰۰

23- Fureaux Jordan, R. (1988), western architecture: a concise history, London, Thames and Hudson

24- Hall, P. (1992), cities of tomorrow: an intellectual history of urban planning and design in the twentieth century, Oxford, Basil Blackwell

25- Hall, P. (1996), Globalization and the world cities, reprinted in Neil, Brenner (Eds), 2006, The Global Cities Reader, Routledge

26- Hirts, S. A. (2005), Toward Postmodern urbanism? evolution of planning in Cleveland, Ohio, Journal of Planning Education and Research, 25:27, PP. 27-42

27- Hirts, S. A. (2009), premodern, modern, postmodern: placing, new urbanism into a historical perspective, Journal of Planning History, Vol. 8, No. 3, August 2009, PP. 248-273

28- Hughes, R. (1997), The death and life of great American cities, London, Jonathan Cape

29- Reich, R. (1989), American Heritage dictionary's definition of postmodern, Cook's November

30- Sennett, R. (1990). The conscience of the Eye, New York, Alfred A. Knopf